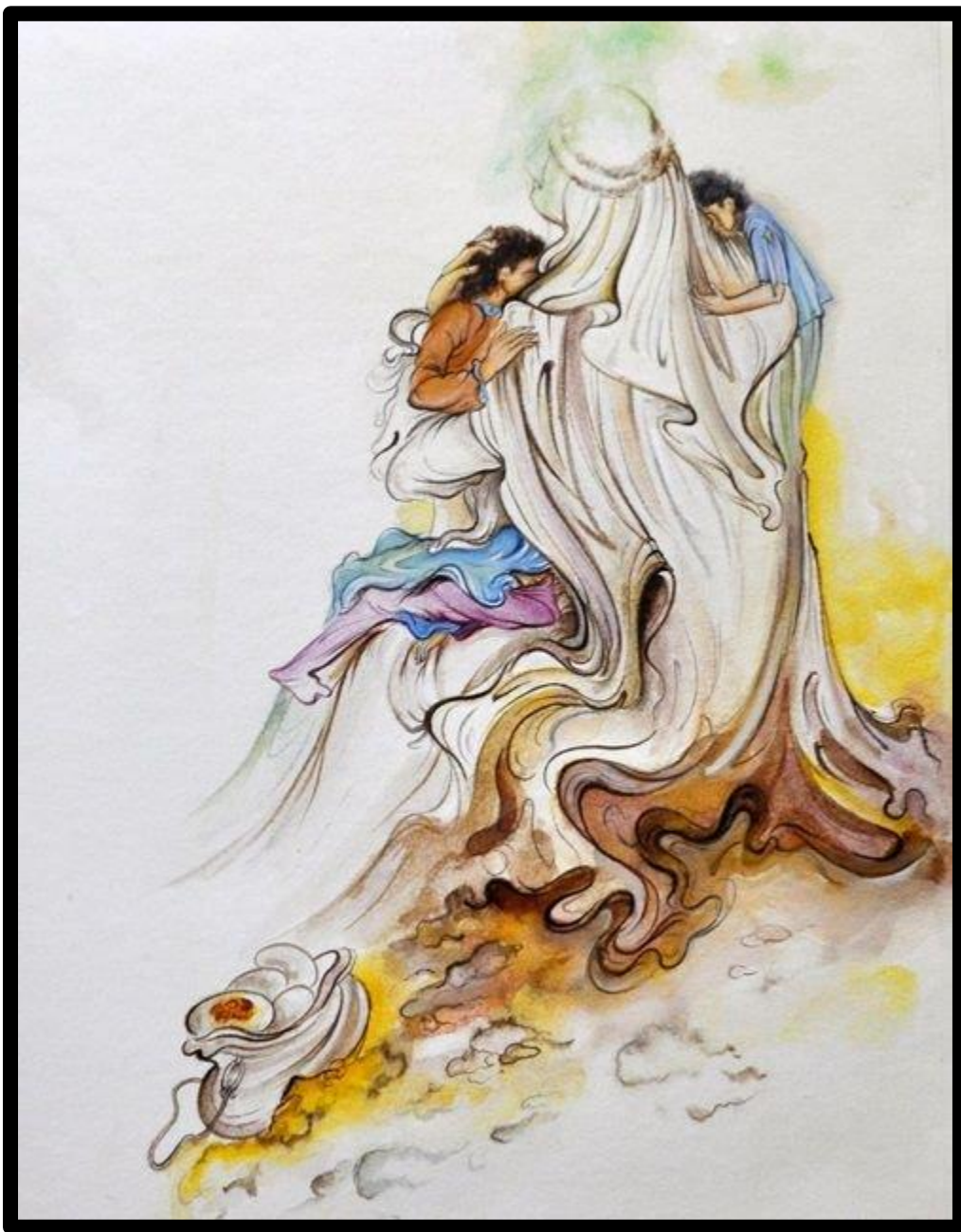


نشریه انجمن نجات

مرداد و شهریور ۱۳۹۹





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
-------	-------------	------

- | | |
|---|----|
| - ضربه های مهلک سپاه پاسداران به گروهک تروریستی منافقین در دهه ۶۰ | ۴ |
| - ماجرای فرار «ابوالحسن بنی صدر» و «مسعود رجوی» از کشور | ۶ |
| - تفاوت های مهم ترورهای مجاهدین خلق - پیش و پس از انقلاب | ۱۰ |
| - عملیات مرصاد پاسخ روشن به علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بود. | ۱۹ |
| - کتاب «العراقیون فی المرصاد» | ۲۲ |
| - داعشی داشتیم، زمانی که داعش مُد نبود. | ۲۴ |
| - فوت مادر حمید محمد آق آتابای | ۲۷ |
| - حجت الاسلام سید وکیلی (محقق و کارشناس فِرَق و ادیان) | ۲۸ |
| - شایعه مرگ مریم رجوی با چاشنی کرونا برای دیده شدن | ۳۰ |
| - پدرم ثابت کرد که مردها هم می توانند فرشته باشند. | ۳۲ |
| - آقای علی مرادی | ۳۴ |
| - کتاب بدفرجام | ۳۶ |
| - زهرا کعب فلاحیه ملقب به مادر حسینی (کرج) | ۳۷ |
| - احسان بیدی | ۳۹ |
| - تعارض ایدئولوژیک | ۴۲ |
| - دنوخته های خانم زردشتیان در دوری از فرزند اسیرش | ۴۴ |
| - مجاهدین خلق: «تروریست های خوب» | ۴۵ |
| - شهید سید اسدالله لاجوردی | ۴۷ |
| - حمائل غنی زاده - تبریز | ۵۰ |



ضربه های مهلک سپاه پاسداران به گروهک تروریستی منافقین در دهه ۶۰

در پی اولین عملیات های سازمان منافقین در سال های آغازین دهه ۶۰، اقدامات نهادهای انقلابی، نظام مند و سازمان یافته شد، فعالیت های اطلاعاتی علیه گروه های محارب انسجام پیدا کرد و برخورد با تروریسم به سرعت در دستور کار قرار گرفت و از این زمان به بعد، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که تا آن مقطع زمانی توانسته بود کشور را متحمل خسارات سنگین و جبران ناپذیری کند با هماهنگی شدن اقدامات ارگان های انتظامی، امنیتی و قضایی، در مسیر افول قرار گرفت و نیروهای واحد اطلاعات سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی و گروه ضربت دادستانی انقلاب از اواخر سال ۱۳۶۰ در وضعیتی کاملاً هماهنگ، همه معادله ها و محاسبه های سازمان و حامیان خارجی آن را بر هم زدند.

این "ضربات مهلک" به خانه های تیمی به فواصل سه ماه از هم عملیاتی شد. این ضربه ها در هر مرحله منجر به فروپاشی یکی از بخش های سازمان شد و هر بار ماشین کشتار سازمان را نسبت به قبل مستهلک تر و ناتوان تر می کرد. ضربه های نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی، به ترتیب مرکزیت، بخش اجتماعی و بخش روابط سازمان را هدف گرفتند که طی آن تعداد زیادی از تروریست های داخل کشور کشته یا دستگیر شدند.



ضربه ۱۰ مرداد ۶۱

در پی ضربه به مرکزیت سازمان در بهمن ۱۳۶۰ و ضربه به بخش اجتماعی - به عنوان مرکز هدایت کننده ترور و بدنه نظامی سازمان در اردیبهشت ۱۳۶۱، با هماهنگی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۱ بخش روابط سازمان به زیر ضربه رفت و جمعی از کادرها و اعضای تروریست کشته و زخمی و تعداد کثیری نیز دستگیر شدند.



در اطلاعیه سپاه پاسداران درباره این ضربه آمده است: «مدافعان راه الله از سحرگاه امروز در هجومی گسترده به بیش از ۲۰ لانه فساد و توطئه منافقین دگر بار قدرت اسلام و مرگ محتوم ایادی شیطان بزرگ را به نمایش گذاردند. این عملیات که به نام شهید محراب آیت الله صدوقی و با رمز "یا مهدی ادرکنی" و انسجام و اتحاد تمامی نیروهای انتظامی اعم از جانبازان کمیته های انقلاب اسلامی، جهادگران شهربانی، ایثارگران دادستانی و جان بر کفان سپاه و بسیج انجام گرفت، انهدام یکی از حساس ترین بخش های تشکیلات منافقین، به نام بخش روابط را به دنبال داشت. تاکنون آمار معدومین و دستگیرشدگان از مرز ۶۵ تن گذشته است. این عناصر اکثراً از اعضا و کادرهای فعال در بخش روابط تشکیلات منافقین بودند.»

محمدحسین سبحانی از مسئولان امنیتی سابق سازمان درباره وضعیت سازمان منافقین پس از این ضربه می نویسد: «به دنبال ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰... با ضربه های سراسری و همزمان رژیم جمهوری اسلامی به کلیه پایگاه های بخش اجتماعی در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ و ۱۰ مرداد ۶۱... در این ضربات عملاً بیش از ۸۰ درصد کادرها و مسئولین سازمان که عمدتاً در بخش اجتماعی سازماندهی شده بودند دستگیر یا هنگام درگیری ها کشته شدند... بعد از این مقطع تقریباً کلیه ارتباطات تشکیلاتی اعضای سازمان با یکدیگر در داخل تهران و شهرهای بزرگ از هم پاشیده شد.»

از این رو، نتیجه فعالیت های اطلاعاتی سپاه پاسداران، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز و کمیته های انقلاب اسلامی منجر به آن شد که نهادهای انقلابی بتوانند طی ضربات سهمگین در سال های ۶۰ و ۶۱، مرکزیت و بخش های مختلف سازمان تروریستی منافقین را به زیر ضربه ببرند و اعضای مؤثر و مهره های کلیدی تروریسم را مهار کنند. لذا طی این ضربات مهلک و غافلگیرکننده، علاوه بر این که عناصر کلیدی سازمان که نقش راهبری ترورها را برعهده داشتند، کشته یا دستگیر شدند، اقتدار نیروهای سپاه پاسداران بر همگان روشن شد.

خبرگزاری خانه ملت (منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی)



ضربه ۱۰ مرداد ۶۱ سپاه پاسداران به گروهک مجاهدین خلق



ماجرای فرار «ابوالحسن بنی صدر» و «مسعود رجوی» از کشور

... شرایط حساسی بود. جنگ به شدت در مرزهای غربی و جنوبی کشور ادامه داشت. بخش هایی از خاک ایران به اشغال نیروهای بعثی عراق درآمده بود. نیروهای ارتش هنوز ثبات لازم را برای دفاع پیدا نکرده بودند. نیروهای سپاه هم آمادگی نظامی لازم و تجهیزات جنگی مورد نیاز را در اختیار نداشتند. «سید ابوالحسن بنی صدر»، به عنوان نخستین رئیس جمهور ایران که امام خمینی (ره)، فرماندهی کل قوا را هم به وی تفویض کرده بودند، اعتقادی به استفاده از نیروهای مردمی در جبهه های جنگ نداشت. با این حال، سیاست «دادن زمین و گرفتن زمان» او هم، دردی را دوا نکرد. عملیات هایی که توسط نیروهای ایرانی انجام می گرفت، یکی پس از دیگری با شکست رو به رو می شد. پس از شکست عملیات «نصر»، در منطقه هویزه، که به شهادت تعداد زیادی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (ره) منجر شد، عملیات «توکل» هم نتیجه ای در پی نداشت و فقط روحیه نیروهای خودی را بیش از پیش، تضعیف کرد. به نظر می رسید که رئیس جمهور و فرمانده کل قوا، در چنین شرایطی باید به فکر بیرون راندن دشمن و حفظ تمامیت ارضی کشور باشد، اما «بنی صدر» خود را درگیر بازی خطرناکی کرده بود.



بنی صدر و پیوند با منافقین: «بنی صدر» در ابتدای فعالیت های سیاسی خود، چندان موافق مرام و مشی سازمان منافقین نبود. او که خود را در عرصه اقتصاد و سیاست، صاحب نظر می دانست، اغلب دیدگاه های سیاسی منافقین را رد می کرد و به نحوه تعامل آن ها با انقلاب معترض بود.

با این حال، در جریان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، در نگاه و رویکرد «بنی صدر» نسبت به سازمان منافقین، چرخشی تأمل برانگیز به وجود آمد.

او در یکی از میتینگ های انتخاباتی خود، به تمجید از «مسعود رجوی»، سرکرده منافقین پرداخت و از رجوی، که به دلیل رأی ندادن به قانون اساسی جمهوری اسلامی، در جریان نخستین دوره انتخابات ریاست

جمهوری، رد صلاحیت شده بود، به عنوان تنها فردی یاد کرد که پس از خودش، دارای جایگاه مردمی است. «بنی صدر» در این میتینگ به تمجید از هواداران «رجوی» نیز پرداخت.

همکاری با منافقین گسترش می یابد: با پیروزی «بنی صدر» در انتخابات ریاست جمهوری، وی اقدام به تأسیس دفتری به نام «همکاری های مردم و ریاست جمهوری» کرد.

افرادی که در این دفتر فعالیت می کردند، عمدتاً از اعضای گروهک های معاند با انقلاب اسلامی، از جمله «پیکار»، «فدائیان خلق» و منافقین بودند. این دفتر پس از مدتی به منبع اطلاعاتی «بنی صدر» تبدیل شد.

همین ارتباط تنگاتنگ بود که باعث نزدیکی بیش از پیش او به منافقین شد و غائله ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹، بر مبنای اطلاعاتی شکل گرفت که از طریق اعضای منافقین در اختیار رئیس جمهور قرار داده شده بود. بعدها، کمیته ای سه نفره که نماینده «بنی صدر» نیز در آن عضویت داشت، وی را مسئول اصلی بروز غائله ۱۴ اسفند معرفی کرد.

رای به عدم کفایت سیاسی بنی صدر: تداوم بحران به وجود آمده، اصلاً به صلاح کشور نبود. طی چند ماه بعد تلاش های زیادی برای آرام کردن اوضاع از طرف نیروهای دلسوز انقلاب صورت گرفت، اما «بنی صدر» بی توجه به شرایط کشور و بر مبنای اطلاعاتی که منافقین در اختیار او قرار می دادند، بر آتش اختلاف می دمید و شرایط را بغرنج تر می کرد.

روز ۲۰ خردادماه ۱۳۶۰، امام خمینی (ره)، «بنی صدر» را از فرماندهی کل قوا عزل کردند. بیشتر نمایندگان مجلس هم به این نتیجه رسیده بودند که وی کفایت سیاسی لازم را برای تصدی پست ریاست جمهوری ندارد.

«آیت ا... هاشمی رفسنجانی» در کتاب «عبور از بحران»، ضمن بیان خاطرات روز ۲۳ خردادماه سال ۱۳۶۰، می نویسد: «برای این که در رابطه با آقای بنی صدر، در مسأله ریاست جمهوری و طرح عدم کفایت سیاسی، نظر امام را بدانم، اول وقت به منزل ایشان رفتم ... امام هم مثل من نظرشان این بود که ترجیح دارد، آقای بنی صدر تابع قانون شود و رئیس جمهور بماند، اما به ظن قوی، ایشان تسلیم قانون نخواهد شد؛ لذا ما باید اتمام حجت کنیم، حتی ایشان را دعوت به مذاکره کنیم، اگر تسلیم نشد، چاره ای نیست، باید به قانون عمل کرد.» روز ۲۷ خردادماه، قانون «آیین نامه بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور» به تصویب رسید.

روز قبل از آن نیز، دو فوریت طرح قانونی «عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور» به تصویب نمایندگان مجلس شورای اسلامی رسیده بود: «ماده واحده: مجلس شورای اسلامی رأی به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور می دهد. رهبر طبق اصل ۱۱۰، فرمان مقتضی را صادر خواهند فرمود.»

اختفای بنی صدر و شورشی که شکست خورد: «بنی صدر» و منافقین می دانستند که طرح ارائه شده در مجلس، قطعاً به تصویب خواهد رسید. «بنی صدر» پیش از بررسی طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور، مخفی شد. محل اختفای او، ابتدا منزل یکی از دوستان قدیمی اش و سپس تعدادی از خانه های تیمی منافقین بود. روز ۳۰ خرداد ماه، زمانی که نمایندگان مجلس بررسی طرح عدم کفایت سیاسی او را آغاز کرده



بودند، منافقین اعضا و هواداران خود را به خیابان آوردند و علیه جمهوری اسلامی دست به شورش زدند. آن ها در مسیر حرکت خود، خودروها را به آتش می کشیدند و اموال عمومی را تخریب می کردند.

منافقین بعدها مدعی شدند که ۵۰۰ هزار نفر از هواداران شان در این شورش خیابانی شرکت کرده اند، اما خبرگزاری «رویترز» در گزارش خود اعلام کرد: «حدود ۳ هزار نفر از افرادی که به سازمان چریکی مجاهدین خلق تعلق دارند، خیابان ها را بستند و تعدادی اتومبیل و موتورسیکلت را آتش زدند و علیه حکومت اسلامی به شعار دادن پرداختند.» «آیت الله هاشمی رفسنجانی» هم در این باره می نویسد: «گروهک های مجاهدین خلق و پیکار و رنجبران و اقلیت فدایی و ... تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده بودند و به نحوی اعلان مبارزه مسلحانه کرده اند و ساعت چهار بعد از ظهر به خیابان ها ریختند و قتل و غارت و آشوب را در تهران و بسیاری از شهرستان ها آغاز کردند.» با این حال برخورد مردم با منافقین، جدی و قاطع بود و آن ها را وادار به عقب نشینی کرد. روز ۳۱ خردادماه سال ۱۳۶۰، مجلس شورای اسلامی با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع، به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور رأی داد و روز بعد، امام خمینی (ره) نیز این رأی را تأیید کردند: «بسم الله الرحمن الرحیم - پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر این که آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم. اول تیرماه ۶۰ - روح الله الموسوی الخمينی»

فرار ...: با عزل «بنی صدر» از مقام ریاست جمهوری، منافقین به وی پیشنهاد کردند تا با کمک آن ها، از ایران خارج شود. «بنی صدر» پذیرفت که همراه با «رجوی» از کشور بگریزد. منافقین با استفاده از عوامل نفوذی خود در برخی ارگان ها و به خصوص بعضی پرسنل نیروی هوایی آن زمان، زمینه فرار را فراهم کردند. برای فرار، مسیر هوایی در نظر گرفته شده بود.

سرهنگ «بهزاد معزی»، خلبان محمد رضا پهلوی، مأمور جا به جا کردن «بنی صدر» و «رجوی» با استفاده از یک فروند هواپیمای مسافربری بوئینگ ۷۰۷ و انتقال آن ها به فرانسه شد. خلبان «بهروز مدرسی»، از همکاران «معزی»، در خاطراتش می گوید: «هیچ کس نمی داند ارتباط سرهنگ خلبان بهزاد معزی با سازمان تروریستی منافقین، از کی و به چه شکلی شروع شده است.» او درباره نحوه اجرای عملیات فرار و نقش عوامل نفوذی منافقین در آن نیز، می گوید: «یک عده [از اعضای منافقین] وظیفه اغفال و فریب عوامل دژبانی و حراست ورودی پایگاه را برعهده داشتند.

آن ها از چند روز قبل از عملیات، با یک دستگاه خودروی کاماروی زرد رنگ، مرتب به پایگاه تردد می کردند تا روز عملیات، حضور این خودرو عادی تلقی شود. عده ای هم با ماشین آتش نشانی در اطراف پایگاه مستقر شده بودند تا برای فراری دادن سوژه، در صورت لو رفتن، وارد عمل شوند. عده ای از اعضای شاخه نظامی گروهک منافقین هم، با سلاح های سنگین، مسئولیت عبور سوژه ها به داخل پایگاه را برعهده گرفتند.

قرار بود یک گروه دیگر از افراد نظامی فریب خورده نیز، ایستگاه های رادار مسیر را مختل کنند. به این صورت که با قراردادن جعبه هایی در هر ایستگاه، در آغاز عملیات، به آن مرکز تلفن و اعلام می کردند پایگاه بمب گذاری شده است.

عده ای دیگر هم با از کار انداختن ۸ فروند هواپیمای شکاری اف - ۴، عملاً، از رهگیری و تعقیب فراریان جلوگیری کردند. خب، بعد از همه این کارها، نوبت به اسکان سوژه ها [داخل پایگاه] رسید. «خلبان «مدرسی» می افزاید: «ساعت ۱۹ و ۳۵ دقیقه سوژه ها [بنی صدر و رجوی] در حالی که لباس پرواز بر تن داشتند، وارد رمپ [محوطه بارگیری و سوار کردن مسافر در فرودگاه] پرواز می شوند. در همان حال از پست فرماندهی اعلام می کنند که پرواز یک ساعت جلو افتاده است و به جای ساعت ۱۰:۳۰ شب، یک ساعت زودتر انجام خواهد شد. سوژه ها همراه محافظان خود، در محوطه اتاقک سوخت گیری پنهان شدند. وقتی سایر خدمه از قبیل کروچیف [مهندس پرواز] و بوم اپراتور [مسئول سوختگیری]، برای بازدید قبل از پرواز سعی کردند محوطه را چک کنند، با در بسته مواجه شدند. سرهنگ معزی به مسئول مربوطه می گوید: چه کار می کنی و سعی می کند او را [از بازدید] منصرف کند. ولی مسئول، که انسان وظیفه شناسی بوده است، توجهی نمی کند و می کوشد با یک تیر در ورودی را بشکند و وارد شود. در همین لحظه، محافظان در را باز می کنند و با گذاشتن لوله اسلحه بر پیشانی او، از آن مأمور می خواهند بی سر و صدا وارد اتاقک شود.

سپس دست و پای او را می بندند و در گوشه ای روی زمین می نشانند. در پی این وقایع، معزی موتور هواپیما را روشن می کند و آماده پرواز می شود. «به این ترتیب، «بنی صدر»، همراه با «رجوی» از ایران گریخت و به فرانسه رفت، اما این ارتباط ظاهراً دوستانه، زیاد طول نکشید.

پایگاه خبری تحلیلی «پارس» - جواد نوائیان رودسری



ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی پس از فرار به پاریس



تفاوت های مهم ترورهای مجاهدین خلق

پیش و پس از انقلاب

ورود مجاهدین خلق به فاز ترور در دو مقطع زمانی انجام شد؛ **مرحله اول** پیش از انقلاب اسلامی بود و **مرحله دوم** پس از انقلاب بود، اما ماهیت ترورهای این گروه پیش و پس از انقلاب اسلامی کاملاً با هم تفاوت دارد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروه ها و جریان های ملی و چپ سعی در تسلط بر حاکمیت سیاسی ایران داشتند، از جمله این گروه ها سازمان مجاهدین خلق بود؛ وقتی حرکت منسجم مردمی در جهت تثبیت و تأیید نظام جمهوری اسلامی به همه گروه های مخالف اثبات کرد مجالی برای قدرت طلبی ندارند، هر يك از گروه های سیاسی واکنش متفاوتی از خود نشان دادند که بیشتر به فعالیت های رسانه ای و مطبوعاتی و سازمان دهی حزبی برای آینده محدود می شد، اما در این میان سازمان مجاهدین خلق رادیکال ترین رفتار را از خود نشان داد که تلاش برای تصاحب قدرت با روش مسلحانه بود.

شیوه مجاهدین خلق برای ترور افراد پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن، دو گونه و باهم کاملاً متفاوت بود که در بخش زیر به طور مجزا به آن پرداخته می شود.

ترورها و بمب گذاری مجاهدین خلق پیش از انقلاب اسلامی

ورود اولیه مجاهدین خلق به فاز بمب گذاری و ترور، با انفجار بمب در دفتر شرکت هواپیمایی بریتانیا B.O.A.C. در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۱ آغاز شد که در اثر این انفجار به رغم وارد آمدن خسارت، به کسی آسیبی نرسید.

انفجار دوم نیز در صبح همان روز در مجله "این هفته" که نشریه ای مبتدل و مروج علنی و صریح فحشا بود و توسط "جواد علامیر دولو" از وابستگان ساواک و دربار پهلوی اداره می شد، روی داد که این انفجار نیز به رغم خسارات مادی تلفات جانی نداشت.

انفجار سوم مربوط است به انفجار بمب در نمایشگاه آسیایی، در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه همان سال، بمب پیش از کارگزاری در دستان فرد بمب گذار به نام محمد ایگه ای منفجر شد و او را کشت.

انفجار يك بسته مواد منفجره، جنب کیوسك پلیس راهنمایی واقع در میدان شاه (قیام فعلی)، در عصر روز سوم خرداد ماه ۱۳۵۱، چهارمین بمب گذاری مجاهدین بود که در اثر آن يك مأمور پلیس به قتل رسید.

به دنبال این حوادث پنج نفر از سران سازمان مجاهدین به نام های محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع زادگان، محمود عسگرزاده و عبدالرسول مشکین فام پس از دستگیری از سوی ساواک در چهارم



خرداد ۵۱ بعد از شکنجه های بسیار اعدام شدند. سران مجاهدین که در چهارم خرداد اعدام شدند، نوعاً دارای گرایش مذهبی و از چهره های نسل اول سازمان مجاهدین خلق بودند.

شیوه خاص ترور دو مستشار آمریکایی

در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ در زمانی که تقریباً اکثر سران مجاهدین در زندان بودند و شماری از آن ها نیز پیش از آن اعدام شده بودند، مجاهدین وارد فاز دیگری از ترور شدند.

در ساعت شش و چهل دقیقه صبح روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴، تیم عملیاتی سازمان مجاهدین در حوالی قیطره، اتومبیل حامل دو مستشار نظامی نیروی هوایی آمریکا به نام های سرهنگ "شفر" و سرهنگ "ترنر" را محاصره کردند؛ تاکتیک این ترور طبق تحلیل آمریکایی ها، مختص مجاهدین و از مؤثرترین شیوه ها بود.

هم زمان با کوبیده شدن سپر يك وانت بار به اتومبیل مورد نظر از عقب، بلافاصله اتومبیل دیگری راه را از جلو سد می کند؛ ضربه نخستین، سرنشینان و راننده اتومبیل هدف را دچار شوک و غافلگیری آنی می کند و آنان بی آن که فرصت تفکر و واکنش داشته باشند، از سوی سه نفر از عوامل ترور که در خودروی جلویی قرار داشتند هدف قرار می گیرند؛ عوامل ترور ابتدا به راننده ایرانی مستشاران آمریکایی دستور می دهند در کف اتومبیل بخوابد و سپس دو مستشار را به گلوله می بندند.

نکته مهم و قابل توجهی که در این عملیات ترور حایز اهمیت می باشد این است که عوامل ترور کیف دستی های دو مستشار مزبور را که حاوی اسناد و مدارك بسیار با ارزشی بوده از ماشین خارج کرده و تحویل مسئولان خود می دهند و آن ها نیز این اسناد و مدارك را تحویل دولت شوروی (سابق) برای جلب حمایت و پشتیبانی آن دولت، می دهند و معلوم می شود مجاهدین این کار را برای رضایت شوروی و همکاری با این کشور انجام داده اند نه این که روحیه ضد استکباری داشته باشند.



یکی از عوامل ترور این عملیات مجاهدین به نام وحید افراخته، پس از دستگیری در بازجویی اعتراف می کند که اسناد و مدارك یاد شده تحویل مقامات کا گ ب (سرویس امنیت شوروی سابق) شده است.

عملیات ترور دوم نیز که در همان روز یعنی ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴ از سوی تیم دیگر ترور مجاهدین صورت گرفت، کلنل "لویس هاوگینز" دیگر مستشار آمریکایی را هدف قرار داد. در ساعت شش و سی دقیقه، این مستشار آمریکایی، مطابق معمول از خانه خود واقع در کوچه سیمرغ خارج شد تا با اتومبیل مستشاری به محل کار خود برود؛ دو عامل ترور مجاهدین حدود ۵۰ متر پایین تر از خانه این مستشار آمریکایی، راه را بر او می بندند و متعاقب آن، یکی از آن ها با سلاح کمری "رولور" که در

دست داشته بر روی کلنل شلیک می کند؛ از سه گلوله ای که به طرف کلنل هاو کینز شلیک شد، دو تا به مغز و یکی به سینه او اصابت کرد و وی در دم جان سپرد.

ترورهای درون گروهی مجاهدین

سازمان مجاهدین شماری از اعضای خود را به خاطر قبول نکردن مرام جدید این گروه (اسلام - مارکسیستی) که از آن به عنوان التقاطی یاد می شود، در دهه ۵۰ ترور کرد و از بین برد؛ در بخش زیر به یک نمونه از این ترورها اشاره می شود.

"مجید شریف واقفی" عضو کمیته مرکزی، مسئول شاخه کارگری و همچنین مسئول امنیتی سازمان مجاهدین بود که هر ماه یک نشریه داخلی با نام "نشریه امنیتی" را منتشر می کرد؛ این نشریه تا آذر ۵۳ یکی از منظم ترین نشریات سازمان مجاهدین محسوب می شد.

مسئولیت دیگر شریف واقفی "گروه الکترونیک" بود و با نظارت او "عبدالرضا منیری جاوید" معروف به "خسرو الکترونیک" موفق شد بسیاری از فرکانس ها و امواج مراکز امنیتی و پلیسی رژیم پهلوی را کشف و کنترل کند. شریف واقفی از نخستین اعضای پرنفوذ این سازمان بود که به مخالفت با گرایش های مارکسیستی رهبران آن دوره سازمان پرداخت و زمانی که قصد کناره گیری از مجاهدین را داشت به شکلی خونین حذف شد.



مجید شریف واقفی روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ در پی ایستادگی بر مواضع اسلامی خود و نپذیرفتن مواضع جدید و التقاطی برخی رهبران سازمان مجاهدین به دستور سران این گروهك به شهادت رسید.

اعضای تیم ترور وی شامل وحید افراخته به همراه حسین سیاه کلاه، محسن سید خاموشی و منیژه اشرف زاده کرمانی از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نام بهترین دانشگاه صنعتی ایران که در خیابان آزادی تهران واقع است به نام این شهید (دانشگاه شریف) مزین شد.

اقدامات تروریستی مجاهدین خلق پس از انقلاب اسلامی

ورود مجاهدین به فاز مسلحانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به صورت تدریجی و با زمینه سازی يك ساله برای افکار عمومی صورت گرفت؛ سازمان طی يك سال جنگ روانی طراحی شده، قصد داشت وانمود کند این نظام جمهوری اسلامی است که سازمان را وادار به نبرد مسلحانه کرده است.

مسعود رجوی سرکرده مجاهدین همچنین تلاش می کرد مطالبه حرکت های قهرآمیز را به گردن سازمان انداخته و آن را حاصل برخوردهای نظام و نیروهای انقلابی با عوامل مجاهدین نشان دهد.

هرچند بسیاری از هواداران و حتی برخی از نیروهای رده بالای مجاهدین مخالف برخورد مسلحانه بودند، اما سرکرده سازمان یعنی مسعود رجوی برای آماده سازی هواداران خود، آن ها را پله پله به سمت درگیری و حرکت های قهرآمیز سوق می داد، تا نیروها خود به این نتیجه برسند که نیاز به مبارزه مسلحانه وجود دارد.

سرکرده مجاهدین چنان به درستی مسیری که برای سازمان ترسیم کرده بود، پافشاری می کرد که حتی برای سرنوشتی جمهوری اسلامی يك جدول زمان بندی شده ارایه کرده بود.

رجوی مرحله اول فاز نظامی را که از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ شروع شد و تا تابستان ۱۳۶۱ طول کشید، مرحله بی آینده کردن نظام نامید؛ سازمان در این مرحله قصد داشت با هدف قرار دادن مسئولین نظام و حتی مردم عادی ثبات و آینده نظام را از بین ببرد.



فاجعه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ که بزرگترین عملیات تروریستی علیه مسئولین جمهوری اسلامی ایران محسوب می شد، نمونه ای از اقدامات سازمان در سال ۱۳۶۰ بود؛ این

حادثه که در دفتر حزب جمهوری اسلامی صورت گرفت، موجب شهادت آیت الله دکتر بهشتی و بیش از هفتاد نفر از مسئولین مؤثر نظام (ده ها نفر از وزراء، نمایندگان مجلس، معاونان وزرا و دیگر اعضای حزب جمهوری اسلامی) شد.

"محمد رضا کلاهی صمدی" نفوذی و عامل سازمان مجاهدین عامل اصلی بمب گذاری در حزب جمهوری اسلامی است، هرچند در اعلام های اولیه نام این فرد وجود نداشت.

کلاهی صمدی در عین حالی که تکنسین برق بود و کارهای فنی حزب جمهوری اسلامی را هم به عهده داشت، مسئول برگزاری جلسات این حزب هم بود و کارت های دعوت مدعوین را تنظیم و به آن ها ارسال می کرد.

این عنصر نفوذی مجاهدین توانسته بود خودش را در میان نیروهای انقلابی حزب جمهوری اسلامی جا بیاندازد و خود را يك نیروی مؤمن، معتقد و انقلابی معرفی کند. کلاهی پس از فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ با کمک هم قطارانش مخفیانه از کشور گریخت.

سازمان مجاهدین به دلیل ابعاد و آثار گسترده داخلی و بین المللی در ابتدا به صورت علنی مسئولیت انفجار حزب جمهوری اسلامی را نپذیرفت، اما مسعود رجوی سرکرده مجاهدین و موسی خیابانی قائم مقام او از این حادثه به عنوان ضربه مهلك یاد کردند.

در اسناد و نوارهای به دست آمده از سرویس اطلاعاتی حزب بعث عراق پس از سقوط صدام، اعترافات فوق سری مسعود رجوی و دیگر عوامل سازمان مجاهدین در پذیرش مسئولیت انجام این انفجار به طور دقیق دیده می شود.



سازمان مجاهدین پس از این اقدام برای بمب گذاری در بیت امام خمینی (ره) در جماران توسط عامل نفوذی دیگر خود به نام "مسعود کشمیری" تلاش کرد، اما وی پس از ناکامی در اجرای این هدف "محمد علی رجایی" رئیس جمهور و "محمد جواد باهنر" نخست وزیر را هدف بمب گذاری خود قرار داد.



حدود دو ماه بعد یعنی در بعد از ظهر هشتم شهریور ۱۳۶۰ نیز انفجار يك بمب قوی که توسط مسعود کشمیری عامل نفوذی سازمان مجاهدین به ساختمان مرکزی نخست وزیری آورده شده بود، باعث شهادت محمد علی رجایی رییس جمهور و محمد جواد باهنر نخست وزیر و همچنین بعد از مدتی مجروحیت شدید، سبب شهادت رئیس شهربانی وقت شد.

ترور مسئولان تأثیرگذار نظام همچنان ادامه داشت؛ غیر از شخصیت های سیاسی، سازمان مجاهدین به ترور شخصیت های برجسته مذهبی نظام نیز اقدام کرد؛ آیت الله سید اسدالله مدنی، آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبائی، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب، آیت الله محمد صدوقی و آیت الله اشرفی اصفهانی از روحانیون نزدیک به امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی بودند که همگی آن ها در محراب مسجد به شهادت رسیدند و به شهدای محراب معروف شدند.

در يك مورد از جنایت های تروریستی سازمان مجاهدین در سال ۶۱ که ایام جنگ تحمیلی به شمار می رفت، آن ها برای مختل کردن سیستم مخابرات، يك کامیون حامل ۴۰۰ کیلوگرم TNT را در میدان امام خمینی (ره) تهران در مقابل مخابرات منفجر کردند که در اثر این انفجار حفره عظیمی ایجاد شد و بیش از ۶۰ نفر از مردم عادی که از این محل عبور و مرور می کردند به شهادت رسیدند.

اگر چه سازمان مجاهدین هیچ گاه به هدف خود یعنی از بین بردن نظام جمهوری اسلامی از طریق حذف فیزیکی مردم و مسئولان سیاسی و مذهبی نرسید، اما توانست ضربات جبران ناپذیری بر پیکر نظام وارد کند و شخصیت های تأثیرگذار زیادی را از آن بگیرد.

در حالی که ایران اسلامی در مرزهای خود مشغول مقابله با تجاوز ارتش صدام بود، در داخل کشور نیز شاهد عملیات تروریستی با رنگ و بوی سیاسی در راستای اهداف استکبار جهانی بود.



البته ترورهای منافقین در دهه هفتاد نیز ادامه داشت و افراد به نامی همچون سید علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۷۸ و اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۷۷ در تهران توسط عناصر این گروهك تروریستی به شهادت رسیدند.

ترورهای انتحاری مجاهدین

اگر چه در زمان کنونی مردم جهان با انفجار بمب ها به صورت انتحاری از سوی گروهك تروریستی داعش و تکفیری ها در سوریه و عراق آشنا شده اند، اما سابقه این گونه انفجارها به سازمان مجاهدین خلق باز می گردد.

آیت الله دستغیب و حجت الاسلام و المسلمین سید عبدالکریم هاشمی نژاد نمونه ای از شهدای ترورهای انتحاری سازمان مجاهدین هستند و عناصر این سازمان با قرار گرفتن در کنار این دو، نارنجك هایی را منفجر کرده و علاوه بر ترور این شهیدان، باعث مرگ خود می شدند.

ترور آیت الله سید عبدالحسین دستغیب



پس از پیروزی شکوه مند انقلاب اسلامی، آیت الله عبدالحسین دستغیب به عنوان نماینده امام خمینی (ره) در استان فارس و امام جمعه شیراز مشغول خدمت شد و تا آخرین روزهای عمر مبارك خود در سنگر نماز جمعه به دفاع از انقلاب اسلامی و احکام و ارزش های اسلامی و حقوق مردم ایران پرداخت؛ اقدامات انقلابی و انسانی آیت الله دستغیب در استان فارس مورد غضب سازمان مجاهدین قرار گرفت، چرا که این سازمان و سرکرده آن یعنی مسعود رجوی تاب خدمت به مردم ایران از سوی یاران و نزدیکان امام خمینی (ره) را نداشت از این رو دستور ترور آیت الله دستغیب از سوی سرکرده سازمان مجاهدین صادر شد.

آیت الله دستغیب در تاریخ بیستم آذرماه ۱۳۶۰ مطابق با ۱۴ صفر ۱۴۰۲ در شیراز هنگامی که پیاده عازم نماز جمعه بود به همراه ۱۲ نفر از همراهان خود به دست یکی از عوامل زن گروه مجاهدین خلق به نام "گوهر ادب آواز" با انفجار نارنجك به شهادت رسید.





ترور حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم هاشمی نژاد



حجت الاسلام والمسلمین عبدالکریم هاشمی نژاد در دوران رژیم طاغوت، در کنار حضرت آیت الله خامنه ای و آیت الله واعظ طبسی، سه قطب رهبری مبارزات علیه رژیم پهلوی را در مشهد شکل داده بود. وی ۲ سال در زندان بود و در این مدت (اواخر سال ۱۳۵۵) با تفکرات انحرافی گروهک هایی چون مجاهدین خلق آشنا شد؛ ضمن این که آن ها نیز به خوبی از تفکرات هاشمی نژاد اطلاع یافتند. در حقیقت کینه های مجاهدین خلق از ایشان به همین دوران زندان برمی گردد، زیرا هاشمی نژاد از نزدیک در زندان با نوع و طرز تلقی آن ها از اسلام آشنا شده بود؛ در واقع وی از نزدیک انحرافات فکری آن ها را لمس کرده بود.

هاشمی نژاد پس از آزادی از زندان همواره سعی می کرد تا با نصیحت عناصر سازمان مجاهدین، آن ها را به راه راست هدایت کند. محبوبیت و تأثیر گذاری هاشمی نژاد پس از انقلاب اسلامی در تداوم تحرکات انقلابی و در کل تثبیت جریان انقلاب اسلامی برای سازمان مجاهدین گران تمام شد از این رو بود که این گروهک تصمیم به ترور این شخصیت مبارز و انقلابی در مشهد گرفت.

در حقیقت عناصر سازمان مجاهدین خلق در ترور هاشمی نژاد مانند بسیاری از ترورهای سال ۱۳۶۰، شخصیت ها و مقاماتی را هدف خود قرار دادند که پیش از این در محیط هایی چون زندان با آن ها آشنا شده بودند و از نقش تأثیرگذار آنان در تداوم و تحکیم مبانی انقلاب اسلامی کاملاً اطلاع داشتند، کما این که ترور رجایی، باهنر و ... به همین دلایل صورت گرفت.

بالاخره صبح گاه هفتم مهر سال ۱۳۶۰ هنگامی که هاشمی نژاد در حال بازگشت از کلاس پاسخگویی به سؤالات در مقابل ساختمان حزب جمهوری اسلامی مشهد بود، یکی از عناصر گروهک مجاهدین خلق به نام "هادی علوی فتیله چی" که قبلاً در حزب جمهوری اسلامی مشهد رخنه کرده و پس از شناسایی اخراج شده بود، خود را به نزدیک وی رساند و با قرار دادن نارنجک جنگی روی شکم هاشمی نژاد و انفجار آن، این یار امام و انقلاب را ترور کرد.

در مجموع سازمان مجاهدین خلق، پیش و پس از انقلاب اسلامی هفده هزار نفر از مردم ایران و حدود دویست نفر از مسئولان جمهوری اسلامی را فقط به جرم انقلابی بودن و همراهی با امام خمینی (ره) و مردم انقلابی ایران ترور و شهید کردند؛ از این رو بود که از دهه ۶۰ مردم ایران نام مجاهدین را حذف و به جای آن نام "گروهک تروریستی منافقین" را روی این سازمان قرار دادند.

خبرگزاری جمهوری اسلامی



عملیات تروریستی داعش های ۳۹ سال قبل



۸ شهریور؛ روز مبارزه با تروریسم در ایران

عملیات مرصاد پاسخ روشن به علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بود. منافقین برای قدرت با دشمنان ایران هم سازش کردند.

۵ مرداد ۱۳۶۷



ناصر ایمانی (تحلیل گر مسائل سیاسی)

بعد از فتح خرمشهر پیشنهادات و نظرات از سوی برخی ها مطرح شد که چرا امام دستور نمی دهند جنگ تمام شود. آن ها می گفتند که خاک ایران تقریباً از دست دشمن خارج شده و این ابهام و ایراد بعد از زمان جنگ و در شرایط فعلی به شکل شدیدتری ادامه دارد.

طرفداران این پیشنهاد، مرحوم امام، فرماندهان جنگ و مسئولان سیاسی کشور در آن دوران را متهم می کردند که: " ۶ سال از ۸ سال جنگ را با تعداد زیادی شهید و خسارات بسیار بیهوده ادامه دادیم. در حالی که اگر همان زمان بعد از فتح خرمشهر ما جنگ را تمام می کردیم ۶ سال کشور کمتر در معرض انهدام بود و شهدای کمتری می دادیم."

به نظر من جواب این سؤال در عملیات مرصاد داده شد. یعنی جواب این سؤال را اتفاقاً همان زمان جنگ دادیم؛ بعد از این که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت ما شاهد آن بودیم که بلافاصله ارتش عراق به خوزستان حمله وسیعی کرد. بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و بعد از آن هم ارتش عراق که البته توسط رزمندگان ایرانی دفع شد ما شاهد این بودیم که دست پروردگان صدام یعنی منافقین عملیات بزرگی به زعم خودشان با عنوان فروغ جاویدان را علیه ایران راه انداختند.



منافقین عملیات فروغ جاویدان را از خاک عراق با تجهیزات و بودجه عراقی و پشتیبانی آنان و همراهی کشورهای غربی علیه ایران صورت دادند. عملیات مرصاد و عملیات ارتش عراق نشان داد که این تئوری که ما بعد از فتح خرمشهر می بایست جنگ را ادامه می دادیم برنامه درستی بود. چون اگر آن زمان هم ما جنگ را تمام می کردیم و اعلام آتش بس می کردیم همچنان که پس از قطعنامه ۵۹۸ اعلام آتش بس کردیم اما عراق به این موضوع پایبند نبود. بنابراین این نکته مهمی در مورد عملیات مرصاد و شناخت دشمن است.

منافقین در واقع با عملیات فروغ جاویدان نشان دادند که برای اهداف خود که رسیدن به قدرت است حتی با دشمنان کاملاً روشن و آشکار ایران سازش می کنند و عامل دست آنان می شود.

هیچ کس در زمان ۸ سال دفاع مقدس این تردید را نداشت که صدام و ارتش صدام دشمن واقعی ایران هستند که بدون دلیل به ایران حمله کردند و بخش هایی از خاک ایران را اشغال و رسماً اعلام کردند که بخش هایی از خاک ایران متعلق به عراق است.

منافقین حتی با صدام هم پیمان شدند. به عبارتی اطلاعاتی که در سال های جنگ از وضعیت کشور و نیروهای نظامی به صدام می دادند و در انتها به ایران نیز حمله مسلحانه صورت دادند و این نشان دهنده این بود که منافقین کاملاً یک نیروی سرسپرده و آلت دست دشمنان قسم خورده ایران است.

(رزمندگان اسلام در روز ۵ مرداد ۱۳۶۷ عملیات مرصاد را با رمز «یا علی بن ابی طالب (ع)» آغاز کردند و طی چندین ساعت، صدها تن از منافقین را به هلاکت رسانده و مابقی را به فرار وا داشتند.)

سازمان منافقین در اصل به لحاظ مبانی فکری یک سازمان کاملاً التقاطی است و این التقاط از زمان کودتای ایدئولوژیکی که در این سازمان قبل از انقلاب به وجود آمد خود را نشان داد و اسم آن کودتا نیز معروف به کودتای تقی شهرام بود و کودتای مارکسیستی که منجر به شهید شدن برخی از نیروهای مسلمان در آن سازمان شد.

از آن زمان کاملاً مشهود بود سازمان منافقین کاملاً التقاطی شده است اگرچه قبل از آن هم آثار التقاط برای کسانی که افکار این ها را شناسایی می کردند مانند شهید مطهری مشهود بود. چرا که بنیانگذاران افکار صحیحی به لحاظ ایدئولوژیک نداشتند.

سازمان منافقین همچنان درگیر التقاط باقی ماند و حتی بعد از این که در بعد از انقلاب ادعا می کردند که از این کودتا خلاصی پیدا کردند اما تاریخ نشان داد که این ظاهر موضوع است.

این گروهک یک گروهک مخوف قدرت طلب و جاه طلب است و بر اساس مبانی فکری حرکت نمی کند چرا که اگر بر اساس مبانی ایدئولوژیک حتی مارکسیسم حرکت می کرد با دشمن ترین دشمنان ایران در آن زمان که صدام و عراق که رسماً خاک ایران را اشغال کرده بودند هم پیمان نمی شد چرا که آن زمان بحث روی جمهوری نبود بلکه آن ها بر سر ایران جنگ داشتند و خاک ایران را اشغال کردند و این نشان دهنده این است که این گروهک بسیار جاه طلب و قدرت طلب است که برای رسیدن به قدرت هر کاری را مجاز و مباح می داند.

ما سازمان های چپی داشتم که رسماً چپ بودند. مانند چریک های فدایی اقلیت یا اکثریت مانند توده ای ها یا سازمان های متعددی که قبل و بعد از انقلاب به عنوان سازمان های مارکسیستی وجود داشتند اما آن ها به طور رسمی آلت دست صدام قرار نگرفتند در حالی که منافقین به این سمت رفتند.

نسل قبلی سازمان دیگر رشد نکرد و نتوانست نسل جدیدی را پرورش دهد. به عبارتی به انقطاع نسلی رسید و علت آن هم به دلیل وضعیت التقاطی حاکم در گروهک بود.

به هر دلیلی اگر سران فعلی گروهک منافقین از بین بروند ان شاء الله دیگر نسل بعدی در مدیریت و سازماندهی این گروه وجود نخواهد داشت چون سن متوسط این گروهک بالای ۵۰ سال است و هیچ نسل جدیدی دیگر به گروهک منافقین نپیوسته است. اما اگر کسی بخواهد انقلابی و معارض با نظام جمهوری اسلامی بوده و یا التقاطی و یا حتی دارای افکار تندروانه چپ هم باشد عضو گروهک منافقین نخواهد بود.

آحاد مردم ایران با هر گرایش سیاسی و حتی آن هایی که به انقلاب اسلامی نقد دارند قطعاً یقین دارند که این گروهک هیچ گاه نخواهد توانست که بر ایران مسلط شود. به فرض محال اگر چنین وضعیتی پیش بیاید ما اولاً شاهد وابستگی شدید کشور به قدرت های جهانی خواهیم بود وابستگی که رژیم شاه در مقایسه با آن ناچیز است. (من امیدوار هستم و از خداوند طلب مرگ می کنم که آن روز را نبینم).

این گروهک به لحاظ مادی، تشکیلاتی و تبلیغاتی به کشورهای غربی وابسته است و اگر این ها بر کشور حاکم شوند ما یک کشور کاملاً وابسته بدتر از زمان شاه به قدرت های جهانی خواهیم داشت و در ثانی با کشوری مواجه خواهیم شد که هیچ گونه آزادی حتی کوچک ترین آزادی برای مردم نخواهد بود و آنچه قبلاً در کشورهای سوسیالیستی، کمونیستی همچون شوروی سابق حضور داشت در ایران نیز حاکم خواهد شد.

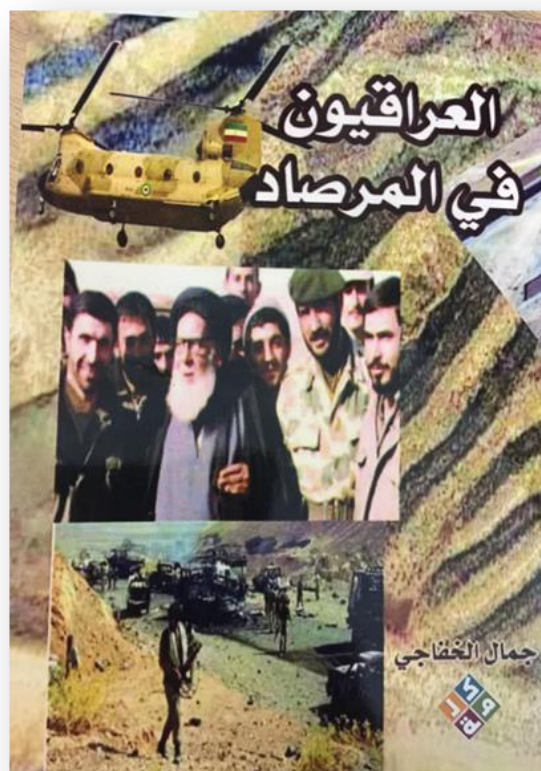
تمام کشورهایایی که از گروهک منافقین حمایت می کنند به هیچ عنوان به دنبال این نیستند که گروهک منافقین را به عنوان بدیل جمهوری اسلامی قرار دهند. آن ها می دانند که گروهک منافقین چه چیزی است و صرفاً هر کسی را که بتواند به تضعیف جمهوری اسلامی و یا نابودی آن کمک کند حمایت می کنند. منافقین نیز اکنون ممکن است امکانات اطلاعاتی در اختیار غربی ها قرار دهند بنابراین غربی ها تا روزی که بتوانند از این سازمان برای رسیدن به مقاصد خود استفاده کنند حمایت هایی را صورت می دهند اما اگر روزی بحث تغییر نظام مطرح باشد تردیدی نکنید که گروهک منافقین برای غربی ها جزو آخرین گزینه هم نخواهد بود و آنان ماهیت این فرقه را کاملاً می شناسند.

خبرگزاری فارس

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ

همانا پروردگار تو سخت درکین است

سوره فجر، آیه ۱۴



«العراقيون في المرساد» کتابی است که

در سال ۲۰۱۹ توسط جمال الخفاجی از رزمندگان سپاه بدر عراق که در عملیات مرصاد از رزمندگان حاضر در جبهه بود نوشته شده است و توسط انتشارات کلمه در بغداد و به زبان عربی و در ۱۴۰ صفحه منتشر شده است. اهمیت این کتاب از این حیث است که این نخستین باری است که یک غیر ایرانی حاضر در عملیات، مشاهدات خود را از عملیات مرصاد در قالب یک کتاب مستقل در این خصوص منتشر می کند.

چارچوب تشکیلات سپاه بدر قرار گرفت و در عملیات حاج عمران و شاخ شمیران مشارکت کرد و در ۶ مرداد سال ۶۷ در عملیات مرصاد بر اثر پرتاب یک نارنجک توسط عناصر گروهک تروریستی منافقین، از ناحیه دست چپ مجروح شد. الخفاجی در سال ۱۳۶۸ دوره دافوس (دانشگاه فرماندهی و ستاد ارش جمهوری اسلامی ایران) را به پایان رسانید و تا سقوط رژیم بعثی صدام، در تشکیلات سپاه بدر حضور داشته است. الخفاجی با ده ماه سابقه حضور در جبهه، از جانبازان جنگ تحمیلی به شمار می رود.

کتاب العراقيون فی المرساد در شش فصل نگارش شده است. نویسنده در فصل اول و دوم کتاب درباره ایران و جایگاه آن در فرهنگ و تمدن بشری سخن گفته است. کما این که فصل سوم کتاب به دوران حضور اسلام در ایران می پردازد. فصل چهارم و پنج نیز شرحی تاریخی بر اوضاع

جمال الخفاجی معروف به حاج ابوذر در سال ۱۳۴۱ در بغداد متولد شد و در دی ماه سال ۱۳۶۱ از دانشکده علوم نظامی بغداد فارغ التحصیل شد. او در مرداد سال ۱۳۶۲ و در بحبوحه جنگ و طی یک عملیات پناهجویی جمعی، از طریق مرز حاج عمران - پیرانشهر وارد ایران شد. در شهریور سال ۱۳۶۶ به عنوان یک بسیجی در



نظامی گروهک تروریستی منافقین که صدام در اختیار آن ها قرار داده بود می پردازد. علاوه بر این که بخشی را به حضور و جایگاه شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در عملیات مرصاد اختصاص می دهد. در بخش انتهایی کتاب نیز فهرست شهدای بدر در مرصاد که تعداد آنان ۱۰۵ نفر بوده است ضمیمه شده است.

یکی از نقاط قوت کتاب، مشاهدات شخصی نویسنده است. ممکن است بخشی از این کتاب نیز نقل برخی گفته شده ها باشد اما نکته قابل توجه آن این است که نویسنده در لا به لای تشریح عملیات مرصاد، مشاهدات شخصی خود را به عنوان یک رزمنده عراقی مطلع نیز آورده است. یکی از این دست مطالب که متعلق به روزهای پیش از عملیات مرصاد است را نویسنده این گونه نقل می کند: «اواخر ماه ژوئن ۱۹۸۸ زمانی که در مأموریتی در منطقه شاخ شمیران بودیم از رادیو بغداد شنیدیم که صدام ایران را به دلیل نپذیرفتن آتش بس تهدید کرده است. جمله صدام این بود: منتظر می مانیم و خواهیم دید که مجاهدین خلق (منافقین) چه خواهند کرد و چگونه مردم ایران به آن ها خواهند پیوست.»

نویسنده برای نگارش کتاب از حدود ۶۰ منبع و مأخذ استفاده کرده و تصاویری از عملیات و رزمندگان عراقی و همچنین نقشه های مناطق عملیاتی را ضمیمه کرده است.

کانون هابیلیان

ایران در دوران های صفوی تا پایان پهلوی است. بخش اصلی کتاب در فصل پایانی آن آغاز می شود که بیشترین حجم کتاب را شامل می شود. نویسنده در آغاز این فصل درباره جنگ تحمیلی و سپس تحلیل شخصیت دیکتاتور سابق عراق مطالبی را بیان کرده است. الخفاجی پس از اشاره ای گذرا به توافق نامه های مرزی ایران و عراق و نوع تعامل صدام با ایرانیان مقیم عراق و شیعیان عراقی است که به دروغ آن ها را ایرانی تبار معرفی می کردند و در نهایت اخراج آنان از عراق به ایران می پردازد.

در همین فصل از کتاب، عراقی های حاضر در جبهه و موضوع تأسیس سپاه بدر و بخش های متعدد نظامی آن مورد بازگویی قرار می گیرد. نویسنده پس از اشاره به عملیات هایی که نیروهای بدر در آن مشارکت داشتند به موضوع قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس اشاره می کند و سپس موضوع عملیات مرصاد و نقش گروهک تروریستی منافقین را مورد واکاوی قرار می دهد.

معرفی تاریخچه منافقین و بارزترین اقدامات و عملیات تروریستی این گروه، توجه به مناسبات داخلی این گروه و رفتار سرکردگان با اعضای گروه و همچنین اشاره مختصر به جنایات این گروه در حق ملت عراق در این بخش مورد بحث قرار گرفته است.

نویسنده در ادامه به آغاز عملیات مرصاد و ورود سپاه بدر به عملیات و همچنین توانایی و امکانات





یک واقعیت تلخ در تاریخ معاصر ایران؛

داعشی داشتیم، زمانی که داعش مُد نبود.

خود در برابر ایران را پذیرفته بود، وارد جنگ مسلحانه با هموطنان خود شدند.



هرچند مرصاد، شکستی سنگین را به منافقان داعشی تحمیل کرد، اما این گروهک در کنار صدام، به شیعه‌گشی در عراق ادامه داد و با فروپاشی رژیم بعث عراق، منافقین با پیوستن به افسران حزب بعث، هسته‌های اولیه داعش را در عراق و سوریه تشکیل دادند و همین امر به تعطیلی پایگاه اشرف در عراق منتهی شد.

منافقین در تمام این سال‌ها از هیچ تلاشی برای فروپاشی ایران غافل نمانده‌اند. از ترور و بمب‌گذاری و جاسوسی گرفته تا به راه انداختن میتینگ و تجمعات سیاسی با پشتیبانی مالی تندروترین صهیونیست‌های اسرائیلی و آمریکایی.

نتیجه همه این تلاش‌ها، منفور شدن منافقین نه فقط در دیده مردم ایران، که حتی در بین اپوزسیون خارج نشین است و هشتک اخیر کاربران توئیتر علیه مریم رجوی، حکایت از اوج نفرت از این تروریست‌ها داشت.

تحریم مردم ایران و فشار اقتصادی شدیدی که این روزها مردم ایران تحمل می‌کنند، نتیجه سیاست

با این که گروهک منافقین به لطف حمایت سرویس‌های جاسوسی غربی به فعالیت خود ادامه می‌دهد، اما تصویر شهادت ۱۷ هزار شهید ترور در ایران، نمادی از جنایت این گروه ضد ایرانی است که هیچ انگیزه‌ای جز از بین رفتن مردم ایران ندارد.

داعشی داشتیم، زمانی که داعش مُد نبود، یک واقعیت تلخ در تاریخ معاصر ایران است. گروه‌هایی که از دل استبداد پهلوی بیرون آمده و تحت تأثیر فضای بسته سیاسی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دست به اسلحه بردند، کمی بعد با فاصله گرفتن از ارزش‌های ایرانی و اسلامی راه به سویی پیمودند که عاقبت آن وطن‌فروشی شد.

مارکسیست‌های ضد خلق که در روزهای ابتدایی انقلاب به ناچار خود را همراه مردم انقلابی نشان می‌دادند، پس از آن که نتوانستند انقلاب اسلامی را به انحراف بکشانند، به نام خلق سعی کردند در ایران ناامنی به راه انداخته و به قتل عام مردم ایران بپردازند.

نتیجه این برادرگشی، موجی از خشونت‌های خیابانی بود که بنا داشت ایران را به سمت تجزیه و جنگ داخلی ببرد.

این توطئه آن‌ها شکست خورد و همین امر باعث شد تا داعشی‌های وطنی که هیچ ابایی در آدم‌کشی و شکنجه نداشتند، در کنار رهبر جدید خود، صدام قرار بگیرند.

آن‌ها چنان به مردم خود پشت کردند که حتی در عملیات موسوم به فروغ جاویدان، علیه کشور خود جنگیدند، در حالی که حتی ارتش عراق شکست

است که هیچ انگیزه ای جز شکست و از بین رفتن مردم ایران ندارد.

سایت خبر فوری



«انتقام از مردم» است که در صدر راهبردهای داعشی های وطنی قرار دارد.

مردم ایران می دانند که این گروهک نیم قرن است که در حال انتقام گرفتن از مردم ایران است و به همین خاطر هیچ پایگاه اجتماعی و محبوبیتی در بین مردم ندارد.

با این که گروهک منافقین در سال های اخیر به لطف حمایت سرویس های جاسوسی غربی همچنان به فعالیت های خود در اروپا و آمریکا ادامه می دهد، اما تصویر شهادت ۱۷ هزار شهید ترور در ایران، نمادی از جنایت های این گروه ضد ایرانی



عباس عفت روش شغل: کفاش



خسرو ریاحی شغل: معلم



آقای محمد آق آتابای و مادر گرانقدرشان

با کمال تأسف و تأثر خبر درگذشت نابهنگام خانم آی سلطان سارلی، مادر حمید محمد آق آتابای (عضو گرفتار در فرقه رجوی در آلبانی)، را در تاریخ ۳۱ تیرماه دریافت کرده و در شوکی عمیق فرو رفتیم.

این مادر بزرگوار از مادران فعال در انجمن نجات نمایندگی استان گلستان بود که به غیر از ارتباط با فرزند خواسته دیگری نداشت. او بارها و بارها برای مجامع بین المللی و ارگان های حقوق بشری و همچنین مقامات دولت آلبانی نامه نوشت و از آنان استمداد طلبید تا موانع بر سر راه ارتباط با فرزند را برطرف نمایند.

حمید محمد آق آتابای در خلال جنگ ایران و عراق اسیر نیروهای عراقی شد.

مسئولین عراقی در هماهنگی با مجاهدین خلق، شرایط اردوگاه را سخت و طاقت فرسا کردند. سپس مسئولین فرقه رجوی از جمله مهدی ابریشمچی وارد شده و افرادی که جانشان به لبشان آمده بود را با وعده اعزام به اروپا، به قرارگاه اشرف برده و در برابر عمل انجام شده قرار دادند.

جدایی ۳۵ ساله مادر از فرزند بالأخره با فوت مادر به پایان رسید، دریغ از این که رهبران سیاه دل فرقه رجوی امکان یک ارتباط ساده یا حتی یک نامه را فراهم نمایند.

طی این سالیان پدر و خواهر حمید محمد آق آتابای نیز به دیار باقی شتافتند و علی رغم تلاش های خستگی ناپذیر هرگز موفق به ارتباط با عزیز گرفتار خود در فرقه رجوی نشدند.

خانواده ی بزرگ انجمن نجات مصیبت وارده را به خانواده آن مرحومه، خصوصاً آقای محمد آق آتابای (مسئول محترم و پرتلاش انجمن نجات نمایندگی استان گلستان) تسلیت گفته و برای آن مرحومه طلب مغفرت و برای بازماندگان صبر جمیل آرزو دارد.



دهند، وقتی حساسیت نباشد مسئول ما برای جریان فرقه ها قانون تصویب نمی کند. امروز فرقه ها در محیط های مختلف خطرآفرین هستند. وقتی خلأ قانونی باشد این می شود. برخی فعالان فرقه ای به مراکز تصمیم گیر مراجعه و عنوان کرده بودند که این مسأله جدی کشور نیست تا خلأهای قانونی همچنان باقی بماند. این اتفاقات نتیجه عدم حساسیت است و فرقه ها نیز به دنبال همین مسأله هستند.

مهم ترین عناصر فرقه ای:

- معمولاً فرقه ها دارای رهبری خودکامه هستند که مصالح خودش و فرقه را بر مصالح پیروانش ترجیح می دهد.

- جذب شدگان فرقه ای واقعاً مظلوم ترین، بی دفاع ترین و در واقع آسیب پذیرترین اقشار هستند و باید به آن ها به این دید نگاه کرد که مورد استثمار قرار گرفته اند.

رهبر فرقه معمولاً از دسترس خارج است، یا خارج از کشور زندگی می کند یا اگر هم خارج نیست به او دسترسی نیست. برای مثال مرکز جریان بهائیت اسرائیل است اما هیچ بهایی بدون اجازه تشکیلات نمی تواند به اسرائیل برود. یعنی رهبر فرقه جایی رفته که از خطرات دور بماند.

فرقه ها در شرایط بحرانی خود را ناجی ملت نشان می دهند و افرادی تحت تأثیرشان معمولاً از جوانان هستند که با تهییج هیجانات آن ها اهداف شان را پیش می برند چون فرقه ها هیجان مدار هستند و روی موج همین هیجان ها سوار می شوند. آن ها قشر جوان را با وعده ساختن آینده بهتر فریب می دهند و با شعارهایی نظیر عدالت طلبی، سنت شکنی و ... جوان را جذب و مدل و الگوی جدید را معرفی می کنند که ظاهر زیبایی دارد اما در واقع آن جوان را برای فداکاری برای فرقه ترغیب می کنند.



حجت الاسلام سید وکیلی (محقق و کارشناس فرق و ادیان)

فرقه ها و جریان های انحرافی و همچنین جریان های فکری اصیل، دو جریانی هستند که در جامعه وجود دارد:

- مبنای جریان اصیل، اصل عقلانیت و فطرت است که قرآن هم به آن اشاره دارد. در راستای کمک به عقل و فطرت خداوند حجج خود را ارسال کرد تا عقل و فطرت بشر را شکوفا کنند.

- جریاناتی ما را از مسیر عقلانیت و فطرت منحرف می کنند، یعنی رهبری فرقه ها همان کاری را انجام می دهند که شیطان در مسیر انحراف از مسیر الهی انجام می دهد.

نکته مهم در آسیب شناسی آن است که باور کنیم فرقه ها، خطر و آتش هستند و همان قدر که از آتش پرهیز می کنیم باید از فرقه ها پرهیز کنیم. آن ها برای فکر مردم، برای کشور و ملیت ما خطر هستند. به دنبال بهره کشی و سوءاستفاده از مردم و ثروت ها هستند، ملیت و دین را به نفع خودشان جهت می دهند تا بتوانند جریان انحرافی را قوت ببخشند.

فرقه ها سعی می کنند با ایجاد یک نوع بی تفاوتی نسبت به خود، در واقع بیشتر خودشان را رواج



امروز فضای مجازی (با نقاط مثبتی که دارد) به این ماجرا دامن می زند، برای مثال فرد فکر می کند با گوشی تلفن همراهش از همه چیز اطلاع دارد اما در واقع مطلع نیست. از سوی دیگر هویت او تحت الشعاع قرار می گیرد و این چنین می شود که جریان ها و نحله های کاذب در میان جامعه جای خود را باز می کنند.

خبرگزاری شبستان





شایعه مرگ مریم رجوی با چاشنی کرونا

برای

دیده شدن

در ایامی که گروهک منافقین روز به روز به پایان خود نزدیک می شوند و اعضای پیر و فرتوت سرای سالمندان آلبانی خسته از انتشار توییت های فیک و جعلی به دنبال یک دوره می هستند، ویروس کرونا این دلخوشی را هم از آن ها گرفت.

چند سالی است که با دلارهای آل سعود و هزینه گزاف یک تور توریستی و تروریستی برای اندک هواداران منافقین در خارج از کشور برگزار می شود و اکثر حاشیه نشینان ویلنیت فرانسه به نان و نوایی می رسند تا صندلی های این همایش را پر کنند.

اتاق فکر نفاق باز هم با نشر یک خبر دروغ و با علم بر این که در داخل کشور برای کسی فعالیت های تروریستی اش مهم نیست، دست به خبرسازی می زند تا در قالب یک دروغ بزرگ، این همایش ها دیده شود.

در سال ۹۵ ترکی فیصل رییس سابق استخبارات عربستان با اعلام مرگ مسعود رجوی موجب شد تا تمام رسانه های داخلی به این خبر واکنش نشان دهند تا در قبال این خبر میتینگ از رونق افتاده منافقین هم دیده شود.

سازمان منافقین هم با بازی چند ماهه با این خبر بعد از آن که بهره برداری اش را کرد خبر مرگ سرکرده اش را تکذیب نمود.

امسال که دیگر ویلنتی وجود ندارد و دولت فرانسه برای حاشیه سازی منافقین اجازه برگزاری به آن ها نداده است و وپروس کرونا هم حتی برگزاری در سالن اجتماعات سرای سالمندان آلبانی را مقدور نمی سازد، دوباره یک خبر مرگ می تواند توجه رسانه ها را به این دورهمی مجازی جلب نماید.

خبر مرگ این بار با چاشنی کرونا برای مریم رجوی سر خط اخبار منافقین شد.

منافقین با انتشار این خبر که خوب می داند باعث شادی و شمع مردم ایران می شود تنها می خواهد دورهمی مجازی کرونا گرفته اش دیده شود و هر سال یکی از سرکرده هایش را به آن دنیا می فرستد.

فرقه نفاق باید خوب بداند این حربه ها و فریب ها دیگر رنگی ندارد و پایانش فرا رسیده است.

خبرگزاری برنا





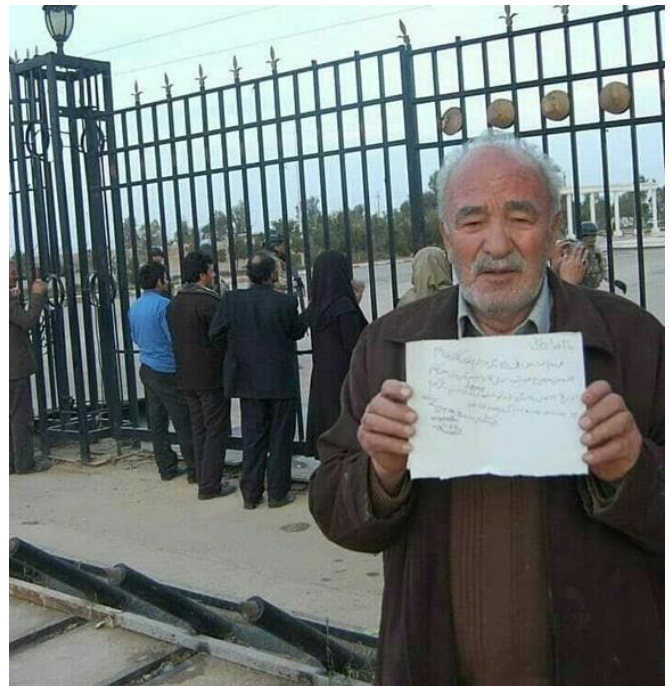
مادران دیگری در کنارش قرار داشتند که هدفشان مشترک بود. آنان نیز مصرانه خواهان پیدا کردن و دیدار با عزیزانشان بودند.

وحدتی که در این بین بود زبانزد همگان شده بود و با شنیدن اخبار آن خیلی از خانواده های دیگر به وجد آمده و مشتاقانه پا به میدان می گذاشتند تا به خواسته قلبی خود برسند.

در چهار دهه گذشته قربانیان تروریسم رجوی ضد بشر کم نبودند و روز به روز به آمار آنان افزوده می گشت. پدرم تعریف می کرد که با دیدن این تعداد پدر و مادر و خواهر و برادر در پشت درب های قلعه اشرف در خاک عراق بیشتر به شوق و ذوق می آمده و تصمیم گرفته بود تا از خواسته خود مطلقاً کوتاه نیاید. وی تعریف می کرد که با چشم خود می دیده تعداد قابل توجهی هستند که به دنبال گم شده خود می گردند و حال که متوجه شده اند گم شده شان در کجا به اسارت گرفته شده دیگر از دیدار عزیزانشان یک گام هم عقب نشینی نکرده و کوتاه نمی آمدند.



پدر در تعریف خاطراتش از آن روزهای پشت درب های اشرف با چشمانی اشک بار سخن می گفت و مرا در خودم فرو می برد. زیرا من در آن زمانی که خانواده ها به پشت درب های اشرف



مرحوم حاج موسی علیزاده

پدرم ثابت کرد که مردها هم می توانند فرشته باشند.

۲۱ مرداد ۱۳۹۹ بزرگداشت مردی رنجور بود که با مقاومت و سلحشوری خودش حاکمان تروریست در قلعه اشرف را به چالش کشید و شجاعانه دادخواهی دیدار فرزندش را داشت و از این خواسته برحق خود کوتاه نیامد و قهرمانانه از خواسته اش دفاع نمود.

پدرم تعریف می کرد که تا فهمیده بود مرا در چه مکانی و در کجای عراق نگه می دارند درنگ نکرده و از همه زندگی خود دست شسته و با گام نهادن در دیاری غریب و پر درد و رنج به دنبال تحقق خواسته خود رفته بود. از موانعی که سر راهش بود به سختی عبور کرد. البته در این مسیر پر پیچ و خم و خطرناک تنها نبود، پدران و

اخيراً به مناسبت سالگرد فوت پدرم بر سر مزارش رفتم. کنار قبر او نشستم و چشم به سنگ سرد مزارش دوختم. خاطرات سالیان گذشته را مرور کردم. در یک کلام باید به این واقعیت اذعان کنم که:

پدرم یک قهرمان بود. او یک فرشته بود. او ثابت کرد که مردها هم می توانند فرشته باشند.

به شدت دوست دارم تا پدران و مادرانی که هنوز در آرزوی دیدار عزیزان و فرزندانشان هستند به زودی موفق به دیدار نور چشمانشان بگردند و حسرت به دل نمانند.

بخشعلی عزیزاده - مرداد ۹۹



آمده بودند فکر می کردم بهترین امکانات و پول و رفاه در اختیار آنان قرار می دهند که با این همه انگیزه و مشتاقانه آب و هوای مزخرف عراق را تحمل می کنند. در حالی که بعدها متوجه شدم نه تنها از امکانات و پول خبری نبود بلکه آنان برای خوردن یک غذای معمولی با مشکل مواجه بودند و چندین روز نمی توانستند به حمام رفته و استحمام نمایند. یعنی از کمترین امکانات موجود بهره ای نمی بردند. هر آنچه بود گرد و خاک بود و لاغیر.

پدر در بیان خاطراتش می گفت خود را در صحرای عراق تنها نیافت و با دیدن سایر مادران و پدران دیگر شور و اشتیاق صد چندان پیدا کرده بود تا مسیری که انتخاب کرده را طی نموده و به سرانجام نهایی برساند.

سؤال می کردم که پدر واقعاً هدف تان از این همه قبول چالش های پر درد و رنج عراق چه بود؟

پاسخ می داد: "طبیعی است، رسیدن به فرزندی که بیش از سه دهه گم کرده بودم و نمی دانستم کجا باید به دنبالش بگردم ... احساس خستگی می کردم تا این که متوجه شدم فرزندم در کجا نگهداری می شود، در واقع به اسارت گرفته شده بود."

در ادامه پدرم با یک حالت ذوق زده تعریف می نمود:

"خوشبختانه این مسیر به سرانجام مفید و مثبت خود رسید و ثمر داد و من به آرزوی دیرینه ام رسیدم."

اگر بخواهم حاصل مسیری که پدر مرحوم طی کرد را در کوتاه ترین عبارت عرض کنم، این که حضورش به من آگاهی داد، به خودم آمده و در انتخاب مسیر زندگیم تجدید نظر نمودم، و سرانجام برای این که پدرم را به آغوش بگیرم که سالیان مشتاق دیدارش بودم از فرقه جدا شدم.



آقای علی مرادی: اهل خرم‌آباد لرستان هستم. با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در جنگ شرکت کردم و پس از مدتی به اسارت کشور عراق درآمدم و ۹ سال در اسارت بودم. به دلیل فشارهای روحی ناشی از اسارت بسیار فرسوده شده بودم. در سال ۶۸ به منافقین پیوستم.

سازمان روی جذب افراد اسیر شده بسیار فعالیت می‌کرد و از طریق جعل نامه‌هایی که از طرف خانواده‌ها به ما می‌رسید فضا را به گونه‌ای جلوه می‌داد تا حصار بی‌پایان ما و خانواده‌های ما ایجاد کند، به طور مثال در یکی از نامه‌هایی که از ایران به دستم رسید نوشته بود همسر و برادرم به دلیل مخالفت با نظام مورد پیگرد قانونی قرار گرفته‌اند و دیگر برگشت به خانواده نمی‌تواند حریم امنی برای ما باشد.

نمایش این صحنه از فضای خانوادگی و فضای سیاسی داخل کشور توسط منافقین ما را مصمم می‌کرد که دیگر راه بازگشتی برای ما وجود ندارد و از این رو جذب سازمان منافقین شدیم به این امید که به زودی ما را به اروپا می‌فرستند.

بعدها پس از انجام دادن چندین مصاحبه متوجه شگردهای سازمان برای جذب افراد شد ولی دیگر کار از کار گذشته بود و همسر در ایران از من جدا شده بود.

محیط سخت اسارت با فضایی که سازمان برای ما ترسیم کرده بود قابل مقایسه نبود و این امر اعتماد ما را نسبت به عملکرد سازمان بیشتر می‌کرد. در آن زمان ۲۸ ساله بودم و به امید رفتن به اروپا روزهایم را می‌گذراندم اما پس از مدتی که هیچ خبری در این باره مطرح نشد با پیگیری‌های مکرر دریافتم که سازمان قصد اعزام ما به اروپا را ندارد و زمانی که نسبت به این موضوع قطع امید کرده بودم شست و شوی مغزی ما آغاز شد.

رجوی دارای توهم بسیار بالا با کیش شخصیتی است و این امر به وضوح در رفتارهایش دیده می‌شد. مسعود رجوی به ما گفت از آنجا که شما تاکنون بر سر سفره ما بودید از نظر ایران و دیگر کشورها تروریست خوانده می‌شوید و هر جا بروید شما را اعدام می‌کنند که در این زمینه نه تنها خود رجوی یکی از القات کنندگان بود بلکه افراد دیگری نیز در سازمان رجوی مأمور القای چنین افکاری به اعضا بودند.

رجوی مهارت بالایی در سوءاستفاده از قرآن و مذهب داشت و این یکی از ویژگی‌های فرقه هاست که هر جا مناسب با منافع روز دست به دامان ادیان و مکاتب مختلف به ویژه اسلام می‌شوند.

رجوی یک روز حافظ منافع فلسطین و روزی در کنار رژیم صهیونیستی بود و تضاد و تناقض در رفتار و موضع‌گیری‌هایش به وضوح آشکار است.



بهره گیری از زنان در جذب مخاطب و اعضا را از دیگر ویژگی های سازمان تروریستی رجوی است. رجوی ابتدا با شعار ضد امپریالیستی زنان و جوانان را فریب می دهد. با این که در تشکیلات خود زنان رده بالا را به عنوان رهبران شورا انتخاب می کند اما در حال سوءاستفاده از آن ها است.

سرنگونی صدام موجب ایجاد فضایی آزادتر برای اعضای مخالف با عملکرد رجوی شد و پرده های دیکتاتوری صدام اجازه نمی داد تا ما تصویر درستی از کشور داشته باشیم زیرا به ما القا کرده بودند که در ایران هیچ نوع آزادی وجود ندارد.

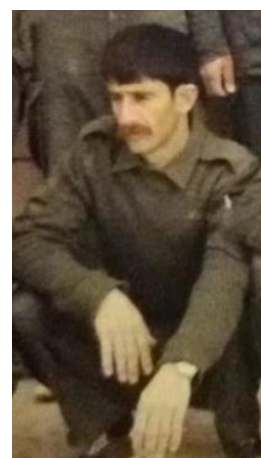
با سرنگونی صدام و ملاقات با خانواده، تصویر روشن تری از ایران به ما رسید و میل خروج از فرقه در بیشتر اعضا متجلی شد زیرا ما تا آن زمان اجازه استفاده از رسانه حتی یک رادیو را نیز نداشتیم.

در بین این تزلزل روحی و فکری عفو مقام معظم رهبری برای افرادی که در ایران شاکی خصوصی نداشتند صادر شد که این پیام عفو موجب نجات زندگی بنده و بسیاری دیگر از اعضای دارای شرایط مشابه شد. با انتشار این خبر منافقان ورود صلیب سرخ به اردوگاه را ممنوع کرده بودند. پس از تصمیم به جدایی از فرقه تا چهار ماه در اسارت منافقین بودم و سپس توسط صلیب به کمپ آمریکایی ها در کنار اردوگاه رجوی رفتم و از آنجا به ایران بازگشتم.

همزمان با بازگشت من در سال ۸۳، بالغ بر ۶۰۰ نفر از رجوی جدا شدند به ایران بازگشتند و رهبری نیز با آغوش باز ما را قبول کردند. پس از طی مراحل مختلف و برخورداری از آزادی و حقوق شهروندی، بار دیگر ازدواج کردم و امروز فهمیدم که عمرم را چقدر بیهوده طی کردم و از رهبر کشورم بسیار تشکر و قدردانی می کنم که اجازه دادند چند روز باقی عمر خود را در کشورم سپری کنم.

بنده و امثال بنده با این که سرباز این خاک بودیم ۱۵ سال تمام علیه این خاک شدیم که هنوز در پیشگاه خدا و خودمان و رهبران بسیار شرمنده ایم. حضور در سازمان رجوی بهترین فرصت های زندگی را از همه ما گرفت زیرا ما می توانستیم در آن زمان تحصیل کنیم اما از این کار نیز بازماندیم.

خبرگزاری فارس



عکس های آقای علی مرادی در اسارتگاه های ارتش بعثی



این کتاب به کوشش بنیاد هابیلیان و در سی و دومین سالگرد عملیات مرصاد در قالب پی دی اف منتشر شده است.

بدفرجام حاکی از آن است که ۳۰ درصد از کشته شدگان منافقین در عملیات فروغ جاویدان را «محکومان به زندان با جرایم اقدام علیه امنیت ملی در قالب تروریسم» تشکیل می دهد که عمدتاً بین سال های ۶۰ تا ۶۶ از زندان های جمهوری اسلامی ایران آزاد شده بودند.

این پژوهش برای نخستین بار پس از گذشت بیش از ۳ دهه از عملیات مرصاد با بررسی و تحلیل آماری صدها صفحه سند از منابع تاریخی جمهوری اسلامی ایران و مکتوبات گروهک منافقین نشان می دهد که خیانت پیشگان و بدفرجام ها با وجود این که در سایه سار رأفت اسلامی، امکان زیست با حقوق شهروندی کامل در گستره سرزمینی جمهوری اسلامی را داشتند؛ ولی قدر این گوهر گران بها را ندانستند و مجدد به گروهک تروریستی منافقین پیوستند و در مرداد ۶۷ به میهن خود حمله کردند.



خانم زهرا کعب فلاحیه: "... با راهنمایی و تلاش برادرم جهت اخذ گذرنامه و عزیمت به عراق اقدام کردیم. چند ماه بعد یعنی اوایل تابستان ۱۳۸۷ همراه برادرم و دیگر دختر مجرد و جوانم که **فاطمه** نام دارد به کشور عراق سپس قرارگاه اشرف رفتیم و مدت ۷ روز آنجا بودیم. روزهای اول نفرات سازمان با ما برخورد مناسب، صمیمانه و همراه با پذیرایی داشتند. هر از گاهی در ساعاتی معین و کوتاه، پسر محمد را تنها و یا در مراسم های جمعی می دیدم. در این چند روز خانم های قرارگاه مستمر فاطمه را صدا می کردند و به اسم تفریح تنها با خود می بردند. من و برادرم فقط به فکر دیدار طولانی و صحبت بیشتر با پسر محمد در مورد آینده اش و این که چه زمانی به خانه برمی گردد بودیم. یک روز محمد به من گفت مادر شما بروید ما برمی گردیم.

روز هفتم یک نفر آمد و گفت شما باید به ایران برگردید ما نپذیرفتیم. من سراغ محمد و فاطمه را گرفتم. گفتند شما نمی توانید آن ها را ببینید. گفتم باشد من با محمد صحبت کرده ام حالا اگر برای خداحافظی نمی آید اشکال ندارد. فاطمه را صدا کنید می خواهم او را ببینم، او کجاست؟

مجدد پاسخ دادند که آن ها را نمی توانید ببینید و شما باید هر چه سریع تر اینجا را ترک کنید. با شیون و فریاد من و درگیری برادرم با چند تا از آن ها؛ به ما گفتند اگر اینجا را ترک نکنید شما را تحویل آمریکایی ها که حفاظت ما را به عهده دارند می دهیم تا شما را روانه زندان کنند.

من و برادرم از حرف آن ها ترسیدیم و به التماس و خواهش افتادیم. من مادر را با چشمی گریان و بدون آخرین دیدار و خداحافظی با فرزندانم، همراه برادر مریض و سالخورده ام به زور و تهدید از آنجا بیرون کردند. ما بی کس، بی جا و مکان و نا



زهرا کعب فلاحیه ملقب به مادر حسینی (کرج)

مادر

محمد و فاطمه رئیسوند

محمد رئیسوند در اواخر سال ۱۳۶۷ به طور ناگهانی و بدون اطلاع خانواده مدتی مفقود گردید.

اوایل سال ۱۳۶۸ محمد با منزل ارتباط تلفنی برقرار می نماید و سلامتی خود و حضورش را در کشور پاکستان اعلام می کند.

پدرش محمودخان پس از ده سال چشم انتظاری در فراق پسر فوت نمود.

در اواخر سال ۱۳۸۶ با منزل شان در شهرستان کوهدشت از توابع استان لرستان تماس تلفنی برقرار می کند و خیلی مختصر احوالپرسی کرده و به مادر می گوید: "مادر من در نزدیکی مرز ایران و عراق و قرارگاه اشرف هستم و می توانی با برادر و خواهرم فاطمه به ملاقاتم بیایی."



می کنم. تا لحظه ای که جان در وجود من
مادر است برای نجات دخترم و در آغوش کشیدن او
تلاش می کنم. به دیگر فرزندانم وصیت نموده ام،
محمد و به خصوص فاطمه را از چنگال
فریبکاران فرقه ی رجوی نجات دهند..."



آشنا در یک سرزمین غریب با سرافکندگی و
حقارت بدون دخترم به شهرمان برگشتیم و دیگر
هیچ.

پس از آن، هیچ خبری از بازگشت فرزندانم و
تماسی از جانب آن ها نشد. من همیشه چشمم به در
دوخته است. پس از سال ها متوجه شدم که فریب
خورده ام و برای نجات محمد، دخترم را نیز از
دست دادم. حال یک غم نه، دو غم دارم و هزاران
بار خود را سرزنش می کنم که چرا با سادگی
دخترم را در دام انداختم. مجاهدین بسرم را طعمه
قرار دادند و با زور دخترم را از من گرفتند.
هرگز نه رجوی فریبکار را می بخشم و نه گذشت

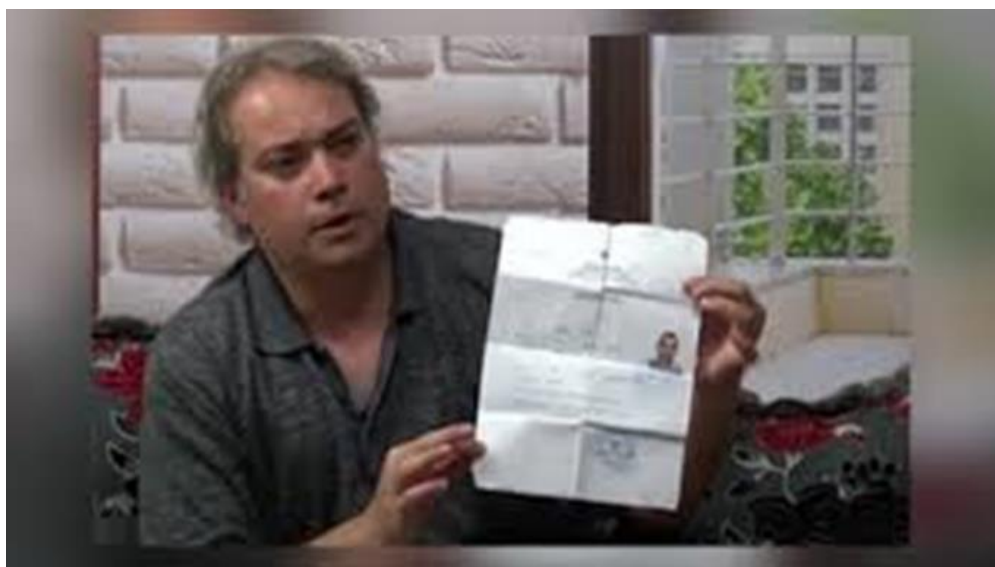


تصویری غم انگیز از خانواده اعضای اسیر در فرقه رجوی

در بیابان های عراق و در جستجوی عزیزانشان



احسان بیدی حدود ۷ سال قبل در عراق از سازمان مجاهدین خلق جدا شد و تلاش نمود تا خود را به اروپا برساند که در کشور مصر به زندان افتاد و بالأخره با دخالت کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان به عنوان پناهنده وارد کشور آلبانی شد. او در آلبانی انواع و اقسام فشارها که منشأ همه آن ها فرقه تروریستی رجوی بود را تحمل نمود و حتی مورد تهدید، آزار و اذیت مزدوران فرقه رجوی قرار گرفت اما دست از فعالیت برنداشت و عزم جزم کرده بود تا ماهیت ضد انسانی رجوی را بر همگان آشکار سازد.



بالأخره در مرداد ماه سال گذشته احسان بیدی که دارای اقامت ده ساله و اجازه کار بود توسط عناصر فاسد در دستگاه امنیتی و دولت آلبانی بدون تفهیم اتهام به صورت غیرقانونی بازداشت شد. هدف، اخراج وی از آلبانی و فرستادن وی به ایران بود و تلاش می شد تا احسان بیدی وادار به امضای چنین درخواستی بشود تا به راحتی این کار انجام گردد، اما او بیدی نبود که با این بادهای بلرزد.

یک سال گذشت و موضوع احسان بیدی مورد توجه بسیاری از محافل حقوقی و حقوق بشری قرار گرفت. فرقه رجوی در این یک فقره نتوانست توطئه خود را عملی سازد و کار برایش به مراتب سخت تر شد. دولت آلبانی به دلیل ملاحظات که در اروپا دارد مجبور به عقب نشینی گردید.

صبح روزی که همه منتظر آزاد شدن احسان بودند (پنجشنبه ۲۳ مرداد مصادف با ۱۳ اوت) پلیس به او گفته بود، آماده باش که می خواهیم تو را آزاد کنیم! وقتی که خواسته بودند احسان را سوار کنند او اصرار کرده بود که دوستان من می آیند و باید وسایلم را هم آماده کنم که ببرم. وقتی پلیس فهمیده بود گفته بود قبول وسایلم را بیاور ولی ما ترا به اداره مرزبانی می بریم و بعد آنجا آزاد می کنیم و باید الآن با ما بیایی! بعد از حرکت دو اکیپ شده بودند، اکیپی برای رد گم کنی از جاده اصلی حرکت کرده بود و اکیپ اصلی که احسان را همراه خود داشت از یک جاده فرعی و نامعقول که تقریباً صعب العبور است احسان را برده بود اما نه به جایی که گفته بودند بلکه از مسیرهای فرعی از چند شهر عبور و به مرز آلبانی با یونان برده بودند در آنجا او را از مرز عبور داده و بعد از طی چند کیلومتر رهایش کرده بودند. دوستان آلبانیایی سریعاً به سفارت یونان اطلاع و سفارت یونان گفته بود که این کار غیرقانونی است و ما قبول نخواهیم کرد.



احسان بیدی خود را به منطقه بین مرزی رسانده بود و چندین ساعت آنجا بود که در آنجا از طرف تعدادی از افراد که از جنگل های آنجا بیرون آمدند مورد حمله قرار گرفت و وسایل او غارت شد. احسان به آن ها گفته بود هر چه می خواهید ببرید. مهم این بود که به خود احسان آسیبی نرسید. بعد از چند ساعت که پلیس یونان حرکاتی را شروع و پلیس آلبانی هم فهمیده بود که تعدادی خبرنگار در راه هستند که از صحنه دیدن کرده و گزارش تهیه کنند، با مرکز تماس گرفتند که به آن ها گفته شده بود که او را برگردانید و به او بگویید که اشتباه شده است. فردای آن روز احسان را به تیرانا برگرانده و آزاد کردند.

یک بار دیگر توطئه فرقه رجوی در رابطه با اعضای جدا شده از مجاهدین خلق در آلبانی نقش بر آب شد و این بار هم تیرش به سنگ خورد و بور و کور سر جایش نشست.

فرقه رجوی در این سالیان همیشه تلاش نموده به هر شکلی به منتقدین خود در کشورهای اروپایی ضربه بزند و یا آنان را به سکوت بکشاند، برای این کار از هر ترفندی استفاده کرده و تا توانسته با تهمت و افترا و دروغ و شانتاژ به هر خس و خاشاکی چنگ انداخته، حتی در پاریس سگ های ولگرد خود را برای سرکوبی منتقدینش فرستاد که موجب زخمی شدن تعدادی از منتقدین شد، یا در برابر چشمان مردم بروکسل در مقابل اتحادیه اروپا اوباش خود را برای سرکوبی تعدادی از جادشندگان فرستاد که باز هم تعدادی از اعضای زخمی شدند و این در حالی بود که مریم رجوی در لحظه حمله اراذل و اوباش اش در ساختمان اتحادیه اروپا حضور داشت. این عمل غیرانسانی باعث تعجب مردم اروپایی حاضر در صحنه شد و البته با آبروریزی فرقه رجوی پایان یافت. تمام این اعمال غیرانسانی و فاشیستی به این دلیل بوده و هست تا مخالفان خود را به سکوت بکشاند و بر مناسبات درونی و روابط غیرانسانی تشکیلاتش سرپوش گذارد.

جریان مذکور که برای آقای احسان بیدی با همکاری اداره امنیت و پلیس خریداری شده ی آلبانی اتفاق افتاد مطمئناً آخرین دسیسه علیه جادشگران و منتقدین این فرقه نخواهد بود. فرقه رجوی بایستی از این شکست عبرت بگیرد و بداند آن دورانی که فرقه رجوی در اوج بود گذشته و حباب فرقه توسط همین جدا شدگان با افشاگری بی امان و پرده برداشتن از مناسبات و تشکیلات غیرانسانی ترکیده و امروز فرقه ی به گل نشسته به غیر از کوزه ی شکسته چیزی در بساط ندارد. در ضمن این را بایستی بداند که آلبانی، عراق دوران صدام نیست که بتوانند هم بر اعضای خود و هم مردم آن کشور حکومت کند، اگر چه آلبانی کشوری فقیر است و

فرقه می تواند با پول بعضی از مشکلات خود را حل کند اما به هر حال کشوری در قاره اروپاست و دست از پا خطا کردنش قیمت دارد.

بعد از ماجرای فوق الذکر، نماینده ای از جانب بیدی در گفتگو با اکزیت Exit News گفت که او مأمور ایران نیست و اقدام به اخراج و در نتیجه "به خطر انداختن جاناش" به این خاطر است که وی از اردوگاه مجاهدین خلق خارج شده است.

سپس هماهنگ شد که احسان بیدی ساعت ۱۱ در هتل بین المللی تیرانا کنفرانس مطبوعاتی برگزار کند تا تلاش نماید که از خود رفع اتهام کند، اما این هتل در آخرین دقیقه با استناد به دستور پلیس برنامه را لغو کرد و گفت که این امر به دلیل پروتکل های مربوط به کوید - ۱۹ بوده است.



کنفرانس در بیرون از هتل و در فضای باز انجام شد. در این کنفرانس آقایان حسن حیرانی، دکتر اولسی یازچی، احسان بیدی، کوچتیم جوزی نماینده پارلمان آلبانی و رئیس حزب محافظه کار ملی آلبانی و جرجی تاناسی شرکت داشتند.

آقای محمد تقی بیدی پدر احسان پس از ارتباط های تصویری با فرزندش و اطمینان خاطر از سلامتی اش طی نامه ای به وزیر کشور آلبانی، در خصوص خطرات و دسیسه های فرقه رجوی علیه فرزندش در آینده هشدار داد و از وزارت کشور تقاضا نمود به وی اجازه ی دیدار با فرزندش در کشور آلبانی و یا کشوری ثالث بدهند تا بتواند احسان را بار دیگر در آغوش بکشد.





تعارض ایدئولوژیک: سازمان مجاهدین خلق

ایران هنوز هم اصرار دارد تا خود را واجد بینشی توحیدی و به عنوان سازمانی اسلامی - سیاسی معرفی کند و هنوز هم آیه ای از قرآن را بر فراز پرچم خود حفظ کرده است - و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً - ادعایی که راهبرد سرنگونی طلبی، اصلتش را سخت به تردید می برد. البته شاید تأکید سازمان بر هویت اسلامی و اعتقادی اش، نوعی مرزبندی تاریخی با جریانی است که در سال ۱۳۵۴ مارکسیست شد و بیشتر حاوی ابعادی سیاسی است تا طرح مبانی معرفت شناختی.

...سازمان از یک سو همچنان خود را مقید به مرام اسلامی می داند، اما از تعهد به ادبیات قرآنی سر باز می زند و راه خودش را می رود. ادبیات خشن، تهاجمی و افتراآمیز سازمان به مخالفان سیاسی اش، بیشتر به سنت احزاب چپ از نوع استالینی می ماند. به کارگیری سخاوتمندانه اصطلاحات و تعبیر دینی و ارزشی در مواضع سیاسی نیز اصولاً روشی بنیادگرایانه است و نه لزوماً انقلابی و در تقابل آشکار با دستورات اکید قرآن قرار دارد:

ای ایمان آورندگان، هرگز نباید گروهی دیگر را مورد تمسخر قرار دهید. از یکدیگر عیب جویی نکنید و به القاب زشت یکدیگر را خطاب نکنید. یادکردن [مردم] به زشتی، پس از آن که ایمان [آورده اید] بد رسمی است و آنان که توبه نکنند، ستمگرند. (حجرات، آیه ۱۱)

منطق قرآن، حتی دشنام به بت ها را نیز بر نمی تابد:

به معبودانی که به جای خدا به نیایش می خوانند، دشنام ندهید که آنان هم با انگیزه تجاوز [از حق] و از سر جهالت، خدا را مورد ناسزا قرار دهند. (انعام، آیه ۱۰۸)

قرآن مجید حتی با آن که تصریح بر طغیان گری فرعون دارد، اما به موسی (ع) توصیه می کند که با او به کلام نرم سخن گوید تا مگر مؤثر باشد.

خطاب به موسی و هارون: به سوی فرعون بروید که سر به طغیان برداشته است و با نرمش با او سخن گوئید، بسا که بپذیرد و یا از خدا بترسد. (طه، آیات ۴۳ و ۴۴)

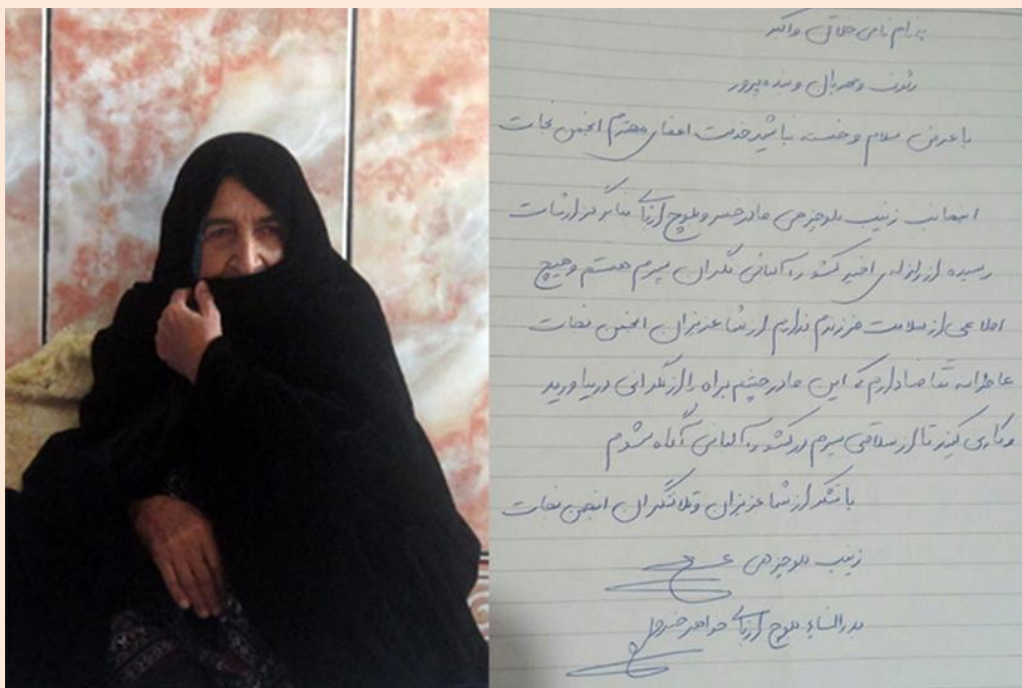
این توصیه حکایت از بینشی امیدوار به نفس بنی آدم دارد که حتی فرعون نیز می تواند در معرض بازگشت و اصلاح قرار گیرد. ادبیات تحقیرآمیز سازمان نسبت به مخالفانش، لزوماً محدود به منتقدان بیرون از سازمان نیست و بلکه بسیاری از اعضای پیشکسوت و با سابقه سازمان که مشی و فرزاندگی رهبری سازمان را به نقد کشیده اند نیز از این تعبیر بدگویانه مصون نمانده اند. اطلاق واژگانی مانند «بریده»، «سرکرده»، «عامل»،

«مزدور»، «جنایت پیشه» و... به منتقدین رهبری و مخالفان قرائت رسمی سازمان از مبارزه، ضمن آن که آشکارا نوعی رفتار واکنشی به نظر می رسد که تحت تأثیر ادبیاتی است که او را «منافق» می نامد، حکایت از بینشی مطلق گرا و مأیوس از اثرگذاری بر افکار و باورهای مخالفان و دگراندیشان دارد.

تأکید بر سرنگونی خواهی و اوجب واجبات دانستن تغییر حکومت و ارتقای آن به مثابه یک اصل راهبردی، دقیقاً در تعارض با بینش توحیدی قرآن و جهت گیری بعثت انبیا دارد. قرآن، برانگیختن مردم به قیام برای عدالت را جهت گیری اساسی بعثت برمی شمارد و نه سرنگونی فرعون ها و نمرودها و قارون ها را. هر قیامی که به سوی عدالت و کرامت بشر باشد، توحیدی است. عدالت امری ایجابی است و سرنگونی، سلبی. سرنگونی ممکن است نتیجه قیام باشد، اما نه هدف و جهت گیری آن. «رسولان خویش را با نشانه های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم را به قیام برای عدالت برانگیزانند. - ليقوم الناس بالقسط - (حدید، آیه ۲۵)

راهبرد اساسی سرنگونی طلبی سبب می شود که در سازمان، همه چیز و هر آرمان و عملی در ذیل آن قرار گیرد و تعریف شود.

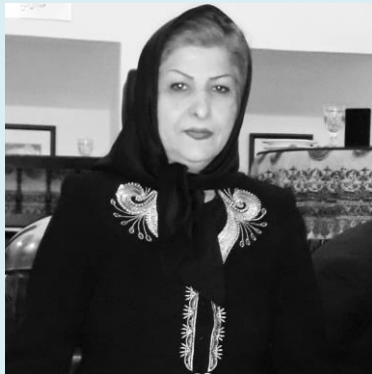
سایت تاریخ ایرانی



خسرو بلوچ ارباب هم از فرزندان ساده و فریب خورده ی بلوچستان است که فرقه رجوی در سال ۱۳۸۲ او را با فریب کاریابی در اروپا از خانواده اش ربودند و به اشرف در عراق منتقل کرد.

مادر رنج دیده ی خسرو بلوچ ارباب علی رغم ناتوانی های ناشی از کهولت سن پنج مرحله به عراق رفت تا شاید بتواند با پسرش ملاقات کند. اما این فرقه پس از گذشت بیش از ۱۶ سال از ربودن خسرو، هیچ گونه امکان ملاقات و حتی تماس تلفنی برای این مادر و فرزند فراهم ننموده است.

انجمن نجات سیستان و بلوچستان



خانم گیتی زردشتیان مادر روزبه عطایی



آقای روزبه عطایی (اسیر در فرقه رجوی)

دانشته خانم زردشتیان در دوری از فرزند اسیرش روزبه عطایی

کنج دریای زمان نشسته ام
 زورقی محکم ولیکن خسته ام
 خسته ام از مردمان بی چراغ
 از سکوت کوچه های بی سراغ
 خسته از فانوسهای بی فروغ
 از نگاه چشمهای پر دروغ
 خسته ام از عادت تکرار کوچ
 چون حبابی گشته ام پر باد و پوچ
 خسته ام از باد سنگین وجود
 بی وطن چون باد و بی خوابم چو رود
 گاه آبم می برد در موجهها
 گاه خوابم می برد در اوجهها
 گم شدم در بحر چون و چیستی
 پر شدم از هیچ و پوچ نیستی
 هم چشیدم طعم تنهایی به نوش
 هم کشیدم بار محنت را بدوش
 دوستان مهربان مردن
 غنچه های عشق زود پژمردن
 سر فرو بردم به چاه خویشتن
 تا بگریم بر گناه خویشتن
 بر گناه بی کسی باید گریست
 جرم تنهایی نه جرم اندکیست .
 تقدیم به روزبه عزیزم دور از وطن



مجاهدین خلق: «تروریست های خوب»

سازمان مجاهدین خلق ایران در حالی خود را جنبش سیاسی چپ گرا معرفی می کند که مدت هاست به یک کیش شخصیت حول رهبر این گروه، مریم رجوی، تبدیل شده است.

مجاهدین خلق در دهه ۱۹۶۰ ایجاد شد. در دهه ۱۹۷۰ اعضای آن چندین اقدام تروریستی علیه آمریکایی ها در ایران ترتیب دادند. آن ها ابتدا در سال ۱۹۷۹ از انقلاب اسلامی حمایت کردند؛ اما سپس با روحانیت اسلامی مخالفت کردند و کارزار ترور را آغاز کردند.

از جمله قربانیان ترور مجاهدین خلق، محمدعلی رجایی، دومین رئیس جمهور ایران و محمدجواد باهنر، نخست وزیر، در سال ۱۹۸۰ بودند. در مجموع، ده ها نفر از مقامات عالی رتبه ایرانی به دست اعضای مجاهدین خلق کشته شدند.

در جریان جنگ ایران و عراق، مجاهدین خلق با خیانت به ایران، همراه با صدام حسین و در جبهه او جنگید. پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، اعضای مجاهدین که در پایگاهی در عراق مستقر بودند، تحت حفاظت آمریکایی ها قرار گرفتند.

ایالات متحده از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۲ گروه تروریستی مجاهدین خلق را به عنوان یک سازمان تروریستی به رسمیت می شناخت. در سال ۲۰۰۹، مؤسسه رند در گزارشی که به سفارش دولت آمریکا تهیه شده بود، اعلام کرد: «مجاهدین خلق حائز بسیاری از خصوصیات متعارف یک فرقه، مانند نظارت شدید بر نیروها، مصادره دارایی ها، کنترل جنسی (از جمله طلاق اجباری و ممانعت از ازدواج)، انزوای عاطفی، کار اجباری، ممانعت از خواب، بد رفتاری جسمی و محدودیت خروج است.»

در سال ۲۰۱۲، سیمور هرش، روزنامه نگار برنده جایزه پولیتزر، افشا کرد فرماندهی عملیات ویژه آمریکا بین سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹، یعنی زمانی که مجاهدین خلق در ایالات متحده یک سازمان تروریستی محسوب می شده است، به شبه نظامیان این گروه آموزش نظامی می داده است.

در سال ۲۰۱۶، ایالات متحده هزینه جابجایی سه هزار عضو مجاهدین خلق را از عراق به آلبانی، کشوری در شبه جزیره بالکان با سرسپردگی کامل به واشنگتن، پرداخت.

جان بولتون، مشاور امنیت ملی سابق رئیس جمهور آمریکا و رودی جولیانی، دوست نزدیک و وکیل شخصی ترامپ، در موقعیت های مختلف به رهبری مجاهدین خلق مشاوره می دادند.



گروه تروریستی مجاهدین خلق شبانه روز مشغول جنگ اطلاعاتی علیه ایران هستند، احتمالاً از جانب دستگاه اطلاعات آمریکا. با این حال، پروپاگاندای مجاهدین خلق نه تنها ایران بلکه ایالات متحده را نیز هدف قرار داده است. این تشکیلات با لابی گری خود شدیدترین سیاست ها را علیه ایران اعمال می کند.

«حشمت علوی»^۱ ساخته و پرداخته چنین تشکیلاتی است: گروهی از فعالان رسانه ای مجاهدین خلق که با نام مستعار مطالبی را برای رسانه هایی همچون فوربز، دیپلمات، هیل، دیلی کالر، فدرالیست و نسخه انگلیسی وب سایت العربیه نوشته اند. از یکی از مقالاتی که توسط این تیم نویسندگان نوشته شده، توسط کاخ سفید برای توجیه تحریم های جدید ضد ایرانی استفاده شد.

همچنین اطلاعاتی وجود دارد مبنی بر این که مجاهدین خلق به رودی جولیانای پول پرداخت کرده اند.

گروه تروریستی مجاهدین خلق و تشکل وابسته به آن، شورای ملی مقاومت ایران، آشکارا از تغییر نظام در ایران حمایت کرده اند و قول ایجاد دموکراسی و حاکمیت قانون را داده اند؛ این در حالیست که درون خود مجاهدین خلق، یک نظام تمامیت خواه به معنای حقیقی وجود دارد و اعضای فرقه تحت کنترل مداوم رهبری هستند و کل زندگی آن ها برایشان برنامه ریزی می شود.

... آمریکا هیچ احساس شرمی در استفاده از سازمان هایی که ساختارشان مطابق اصول دموکراسی یا کرامت انسانی نیست، ندارد و منافقانه ادعا می کند که برای حقوق بشر می جنگد.

این واقعیت که ایالات متحده بهترین دوستان خود را در سه حوزه از مهم ترین مناطق ژئواستراتژیک جهان را از میان فرقه های اقتدارگرا انتخاب کرده است، گویای مسائل زیادی درباره خود رهبری آمریکاست. از آن این نکته استنباط می شود که تنها فرقه گرایان مغزشویی شده هستند که می توان از آن ها برای قابلیت مقابله با حکومت های مستقل مانند ترکیه، ایران و چین استفاده کرد. از سوی دیگر، معمولاً فرقه گرایان مایل به انجام هر کاری هستند و درخواست کمک آمریکایی ها از آن ها، نشان خطرناکی است.

هرچند همکاری با فرقه ها یک شمشیر دو لبه است. از یک سو آن ها ابزاری برای امپریالیسم آمریکا هستند؛ اما از سوی دیگر، لابی گری، رشوه دادن به مقامات، فعالیت رسانه ای ناسالم و پر و بال دادن به "به اصطلاح کارشناسان فرقه ها"، عوامل تعیین کننده سیاست آمریکاست که هم راستا با خط مشی این فرقه هاست.

... واشنگتن چنانچه به همکاری خود با فرقه ها ادامه دهد، سرنوشتش شبیه آن کسی خواهد بود که سگی را برای حمله به دیگری تربیت می کند، اما آن سگ سرانجام پای صاحبش را می گیرد.

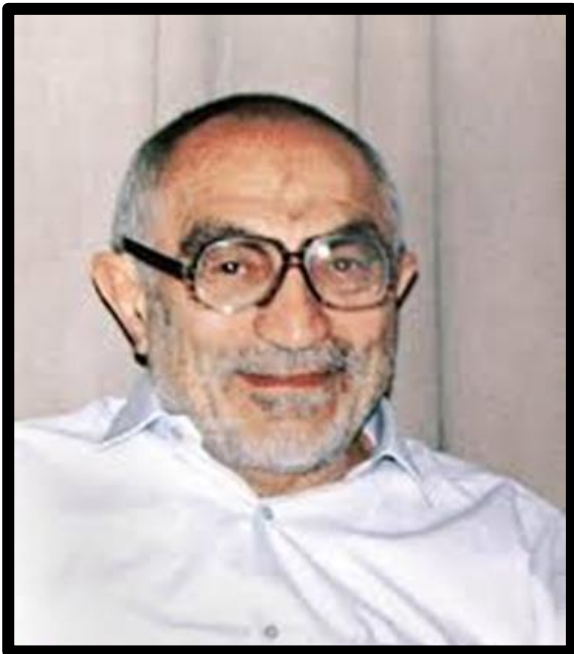
سایت راه نو به نقل از (پایگاه خبری یونایتد ورلد اینترنشنال)

^۱ - حشمت علوی برای بسیاری از فعالان توییتری نامی آشناست، وی یک تحلیلگر حامی جنگ و تحریم است که مقالات زیادی را منتشر کرده و در توییتر فعال است.

اکنون مشخص شده است که چنین فردی وجود خارجی ندارد و در حقیقت گروهی از منافقین در آلبانی در حال مدیریت این حساب کاربری هستند.



سید اسدالله لاجوردی از جمله افرادی بود که با تحمل رنج های فراوان در دوران ستم شاهی که باعث آسیب های جسمانی زیادی نیز بر وی شده بود، هرگز لب به اعتراف نگشود و بر همین اساس وی را "مرد پولادین زندان ها" لقب دادند. وی بعد از انقلاب هم علی رغم این آسیب ها دست از کار و فعالیت برنداشت و با زحمات شبانه روزی خود در جهت استقرار و اعتلای نظام جمهوری اسلامی قدم برداشت. او در اوایل انقلاب در سمت دادستانی در برخورد با گروهک هایی همچون فرقان، منافقین، پیکار و ... به خنثی سازی توطئه ها و جنایات آن ها پرداخت و توانست با بصیرت و مدیریت بی بدیلی که داشت این حوادث را از سر نظام نوپای اسلامی بگذراند. شهید لاجوردی پس از دادستانی با وقفه ای حدوداً پنج ساله به ریاست سازمان زندان ها منصوب شد و فصل جدیدی را در این حوزه گشود که آثار و برکات آن همچنان باقی است. سرانجام در اول شهریور ۱۳۷۶ در حالی که وی دارای هیچ گونه پست و سمت دولتی نبود و در بازار به کسب روزی حلال می پرداخت توسط دو نفر از اعضای گروهک تروریستی منافقین مورد سوءقصد قرار گرفت و به فیض شهادت نائل شد.



شهید لاجوردی خطوط سیاسی و انحرافی را خوب می شناخت و اطلاعات وافری نسبت به جریان های انحرافی و اسلام ناب داشت و به همین دلیل هیچ وقت کلاه سرش نمی رفت. او یکی از مبارزان به نام بود. سخت ترین شکنجه های ساواک را به خاطر دفاع از اسلام و روحانیت تحمل کرد. اسلام مد نظر او هم اسلام ناب و همان اسلامی بود که پرچمدارش شخصیتی مثل امام خمینی بود....

تبیین مواضع اسلام و تلاش برای هدایت فریب خوردگان از سوی شهید لاجوردی محدود به زندانیان زندان اوین نبود؛ با توجه به اشرافی که نسبت به جریان نفاق داشت در بازدید از زندان های مختلف با زندانیان این گروهک ها گفت و گو می کرد تا بتواند آن ها را به راه حق بازگرداند....

شهید لاجوردی شناخت عجیبی از جریان نفاق داشت و با همین شناخت خیلی از منافقین براساس استدلال های لاجوردی از نفاق بریدند، نه بر اساس حکم دادگاه. استدلال های لاجوردی به قدری قوی بودند که بسیاری از آن ها بریدند و وقتی بریدند شهید لاجوردی قاطع ایستاد که این ها دیگر نباید در زندان باشند. حتی تعدادی از آن ها به جبهه رفتند و شهید شدند... تعدادی از اعضای گروهک فرقان واقعاً بریده شدند و یکی دو نفر از آن ها محافظ خود لاجوردی شده بودند....

یکی از کارهایی که شهید لاجوردی کرد، این بود که منافقین را از خانه های تیمی بیرون کشید. او به همه بنگاه ها اعلام کرد که اگر شما به این ها خانه بدهید و مشخص شود که این ها در خط نفاق هستند، حکم شما مانند حکم آن هاست. این باعث شد که گزارش هایی آمد و خیلی از آن ها دستگیر شدند و بخش بزرگی از خانه های تیمی از این طریق لو رفت... یکی از دلایل عمده موفقیت شهید لاجوردی پشتیبانی مردم بود. بیشترین شهید در رابطه با جریان نفاق را مردم تهران دادند و بی رحمانه به مردم تهران حمله می کردند؛ اما



محکم پشت سر انقلاب و امام ایستادند و این جریان را ریشه کن کردند. این توطئه خیلی سخت تر از جنگ و خیلی خطرناک بود....

ایشان در زمانی که دادستان بودند همه پاسدارها را از اطراف خودشان رد کرده بودند. ایشان نوشته بودند بنده خودم پاسدار هستم و حضور پاسدارها را برای حفظ جان نمی پذیرم....

در یک مورد مادر یکی از منافقین ضمن ملاقات با شهید بهشتی مدعی شد که در زندان اوین آقای لاجوردی ناخن های پسر من را کشیده اند و مدعی بود در زمان ملاقات از پشت شیشه دستان خون آلود پسرش را دیده است! شهید بهشتی شخصاً جلسه ای در زندان تشکیل داد، مادر آن منافق و خود زندانی و مسئولین دادگاه انقلاب اسلامی و شهید لاجوردی و سایر افراد را گرد آورد و با مقابله کردن رفتار منافقانه افراد مشخص شد تمام گفتارها و رفتار زندانی کذب است این منافق در سلامت کامل قرار داشته و هیچ آسیبی به او نرسیده است و این رسیدگی شخصی شهید بهشتی در مسائل و ادعای مردم موجب آشکار شدن توطئه علیه انقلاب می شد.

در شرایطی که در خیابان های تهران و دیگر کلانشهرهای کشور، تیم های ترور منافقین روزانه ده ها انسان بی گناه را تنها به جرم داشتن ظاهری متدین و یا پوشیدن لباسی که نشان سپاه و جهاد را داشت و یا الصاق عکسی از رهبر فقید انقلاب بر دیوار مغازه ای یا به روی طلق موتورسیکلتی، به خاک و خون می کشیدند و داعش گونه در مواردی آن ها را مثله و به طرز جنون آوری قطعه قطعه می کردند، شهید لاجوردی و یاران همراهش با اتکای الهی و با عزمی راسخ و ایمانی سرشار از عشق به امام و امت در کمترین زمان ممکن و با اقل امکانات به مقابله با آنان برخاست و با تیزهوشی و پشتکار ریشه جریان نفاق را در جمهوری اسلامی نوپا خشکاند. به گونه ای که رهبری جریان نفاق ناگزیر شد مفتضحانه خاک مقدس و گلگون ایران اسلامی را به سوی غرب، یعنی همان کعبه آمالش ترک کند.

بعد دیگر خدمت شهید لاجوردی در دوره دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، نقش هدایتگر و بسترساز ایشان برای توبه رده های میانه و هواداران خرده پای منافقین بود. او تمام وقت و انرژی خودش را وقف هدایت و بازگشت افراد فریب خورده می کرد و گاهی یک هفته و حتی بیشتر در اهتمام به این امر به خانه اش نمی رفت و شب و روز در کنار آن ها با بحث و استدلال منطقی به گفت و گو می نشست. او به این کلام نورانی وحی ایمان داشت که «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا».

شهید لاجوردی یکی از ارکان مدیریتی خود را در سازمان زندان ها پرهیز از خشونت علیه زندانیان قرار داده بود و به طور رسمی اعلام کرده بود هیچ نگهبان و هیچ پاسداری حق ندارد به حریم شخصی یک زندانی تجاوز کند. چنانچه بدرفتاری یکی از پرسنل مشاهده می شد به دلیل حساسیت بالای شهید لاجوردی، شخص خاطی بلافاصله به دادگاه ذی صلاح معرفی می شد و به کیفر اقدامات خلاف اداری اش می رسید. شهید لاجوردی در بسیاری از مصاحبه های تلویزیونی هم که از ایشان باقی است بر هم همین موضوع تأکید داشت که هدف نظام در برابر جنایات دشمنان داخلی و خارجی هرگز انتقام جویی از مجرم نبوده و به عبارتی بازگشت دوباره افراد، مد نظر قرار داشته است....

یکی از کسانی که در جمهوری اسلامی قبل از همه نه بعد از انقلاب و بعد از روشن شدن دست آن ها بلکه قبل از زندان، از اول تشکیل سازمان منافقین، آن ها را شناخته بود که آن ها مسلمان نیستند، آقای لاجوردی بود....

موقعی که مجاهدین خلق زندانی در آستانه پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند و پرچم خود را با آیه «فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ وَ...» در راهپیمایی ها بالا بردند، اکثر مردم نسبت به آن ها حسن نظر داشتند، اما افراد بصیری چون شهید هاشمی نژاد فریاد می زدند که گول این ها را نخورید، این ها منافق هستند. ایشان در زمانی این حرف را زد که هنوز آن ها چهره واقعی خود را نشان نداده و وارد فاز نظامی نشده بودند، اما امثال ایشان مطالعات کافی درباره منافقین داشتند و سال های سال از نزدیک آن ها را می شناختند. شهید

لاجوردی هم از سال های زندان آن ها را می شناخت و می دانست که یک جریان مارکسیستی با پوشش اسلامی است. امام می فرمودند اگر من حتی یک درصد احتمال هدایت در آن ها می دیدم، به جای این که آن ها بگویند می خواهند به دیدن من بیایند من خودم نزد آن ها می رفتم.

شهید لاجوردی تقریباً تمامی آثار آن ها را عمیقاً مطالعه و عملکرد آن ها را در زندان با دقت مشاهده کرده بود و بنابراین دیدگاه آنان را نسبت به اسلام، روحانیت و شخص حضرت امام می دانست. او درباره گروه فرقان هم بینش عمیقی داشت، در حالی که این گروه قبل از انقلاب، دست کم نمود بیرونی بارزی نداشت. فرقان از نظر فکری مثل منافقین بود، اما انسجام و سازماندهی آن ها را نداشت، به سرعت و قبل از این که فجایع بیشتری را به بار بیاورد، ریشه کن شد. شهید لاجوردی با سازمان های چپ متعددی هم که بعد از پیروزی انقلاب فعال شده بودند، سریع و به موقع برخورد کرد.

شهید لاجوردی معتقد بود که توبه منافقین، تاکتیکی است و آن ها طوری شست و شوی مغزی شده اند که امکان توبه واقعی ندارند یا کمتر این امکان را پیدا می کنند. کما این که دیدیم برخی از کسانی که توبه کردند، همان هایی بودند که باز اسلحه به دست گرفتند.

هیچ دادستانی به خود زحمت بحث با متهم را نمی دهد، ولی شهید لاجوردی وقت می گذاشت و با آن ها صحبت می کرد، اما در مورد اعضای گروه فرقان معتقد بود که این ها هنوز مثل منافقین متصلب نشده اند و امکان بازگرداندن آن ها هست، کما این که بسیاری از آن ها برگشتند و سران این گروه بیشترین ضربه را از ناحیه همین کسانی خوردند که متوجه شدند سران و رده های بالا، چه بلایی بر سر آن ها آورده اند. آن ها به شکلی جدی و همه جانبه در ریشه کنی فرقان شرکت کردند. برای شهید لاجوردی دست یابی به ریشه های نفاق مهم تر از دستگیری سمپات ها و اعضا بود. او معتقد بود باید فساد را به شکل ریشه ای حل کرد و این جز با موشکافی و واکاوی دقیق، عمیق و گسترده - که در دوره ایشان شکل گرفت - میسر نبود. واقعیت این است که با وجود اهمیت کار قضایی در آن مقطع، جنبه اطلاعاتی موضوع مهم تر بود.

شهید لاجوردی با توجه به صبوری و تحمل و بردباری همراه با بینش سیاسی و اجتماعی فوق العاده بالا، به گونه ای بود که واقعاً ساواک را عاجز کرده بود. هنگامی که او را دستگیر کردند و به زندان بردند، اولین کسی که منافقین را شناخت، ایشان بود. می گفت: «این ها هر جا از نظر تاکتیکی اقتضا کند، نماز می خوانند و اگر اقتضا نکند، نماز نمی خوانند.»

کسانی که انگیزه ضدیت با اسلام، انقلاب و ولایت را دارند از هر فرصتی که بتوانند برای ضربه زدن استفاده می کنند و شهید لاجوردی در آن شرایط که مسئولیتی نداشت آسیب پذیرترین بود. پس از کنار رفتن از مسئولیت سازمان زندان ها که هیچ مسئولیت دیگری را نپذیرفت و با دوچرخه به مغازه اش در بازار می رفت، به او گفتند: «این کار خیلی بی احتیاطی است.» گفت: «باشد.» گفتند: «دشمن دنبال شماست.» جوابی داد که از روحیه بالای او حکایت می کرد. پاسخ داد: «منافقین و دشمنان کوچک تر از آن هستند که بخواهم از آن ها بترسم. من نباید از آن ها بترسم.»

برداشت از: کتاب دیده بان انقلاب

تألیف: مؤسسه راهبردی دیده بان

انتخاب و تنظیم مطالب فوق: عاطفه نادعلیان



مهری، ناهید، محمود جان (سعادت)،

مرا فراموش نکنید، یک تماس، یک ایمیل، یک ارتباط!

من مطمئنم شما مرا فراموش نکرده اید.



امروز من با انواع بیماری ها مثل سرطان و دیابت درگیر هستم،

من یک مادر رنج کشیده و چشم به راه بیشتر نیستم.

چرا فرزندان من حق تماس با مادر پیرشان را ندارند؟

حمائل غنی زاده - تبریز



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹